

## تأثیر نئولیبرالیسم بر توسعه گرایي حقوق کیفری در حوزه نظم و امنیت عمومی

مجتبی شیرود بزرگی<sup>۱</sup>، علیرضا جمشیدی<sup>۲</sup>، غلامرضا محمدنسل<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۷/۰۴ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۸/۱۰

### چکیده

**زمینه و هدف:** نئولیبرال یک نظریه با رویکرد اقتصاد سیاسی است که کارکرد اساسی دولت در آن، تضمین آزادی ها و حقوق شهروندان و بسط امنیت عمومی با راهبرد مداخله حداقلی بوده و جوهر آن تفکیک حوزه های عمومی و خصوصی است. این موضوع در جهت گیری همه کشگران سیستم عدالت کیفری اعم از ضابطان (پلیس)، دادسراها و محاکم موثر است. سؤالی که مطرح می شود این است که این نظریه در برقراری نظم عمومی و امنیت اجتماعی و در مواجهه با جرایم امنیتی خواهد توانست همان اصول کمینه محوری و تضمین حقوق شهروندان را حفظ کند یا خیر.

**روش پژوهش:** با توجه به موضوع نظری تحقیق، روش آن اسنادی و با استفاده از منابع کتابخانه ای و اسنادی نظیر کتب و مقالات و همچنین بهره مندی از تحقیقات صورت پذیرفته در حوزه های حقوق عمومی و حقوق کیفری می باشد. بطور معمول داده های این تحقیق از طرق مذکور جمع آوری، خلاصه برداری، دسته بندی و تدوین و مورد تحلیل قرار گرفته است.

**یافته ها و نتایج:** یافته ها حاکی از آن است حقوق کیفری نمی تواند نسبت به اصول اعتقادی نظام سیاسی حاکم بی تفاوت بماند و نظریات دولت، نسبت موثری با قبض و بسط حقوق کیفری دارد. در بحث از نتایج به نظری رسد علیرغم ادعای نئولیبرالها برای تضمین حقوق شهروندان، درحوزه نظم عمومی، در مواجهه با مجرمینی که تضمین حقوق آنها موجب تزلزل و خطر بالقوه برای امنیت عمومی و بقای حاکمیت گردد، از اصول مورد ادعا دست کشیده و در چالش انتخاب بین تامین امنیت اجتماعی و نظم عمومی با تضمین حقوق مرتکبین، به دلایل مسوطی به نوعی نگرش افتراقی در برخی سطوح مرتبط با حوزه های نظم عمومی روی می آورند.

**کلیدواژه ها:** نظریه نئولیبرال، امنیت اجتماعی، حقوق کیفری، مجرم امنیتی، توسعه گرایي، کمینه محوری.

۱. دانشجوی دکتری رشته حقوق کیفری و جرم شناسی، گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی

واحد تهران مرکز، تهران، ایران shirodbozorgi@yahoo.com

۲. استادیار حقوق کیفری و جرم شناسی دانشگاه آزاد تهران مرکز ،تهران ،ایران (نویسنده مسئول)،

jamshydy@gmail.com

۳. دانشیار حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه علوم انتظامی امین و دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، تهران، ایران

## مقدمه

در جوامع بشری از دیر باز بحث امنیت و نظم عمومی بسیار مهم و حیاتی بوده است و از این رو دولتها سعی و برنامه ریزی زیادی را برای ایجاد و بسط امنیت عمومی برای شهروندان نشان می‌دهند، با این وجود هر رفتاری که موجب نقض امنیت و نظم اجتماعی در جوامع می‌شود؛ به طور معمول جرم تلقی شده که باید دولت‌ها سیاست‌های خود را در جهت پیشگیری از وقوع این جرائم قرار دهند تا به نوعی وجود امنیت را تضمین کنند و هم از هزینه‌های بسیار زیاد رفع آثار مخرب این جرائم خلاصی یابند.

همواره ارتباط و تعامل مستمر، زیاد و موثری بین حقوق (به ویژه حقوق کیفری) و سیاست وجود دارد. اما اینکه میزان این تعامل تا چه حد باشد و تأثیر کدام یک بر دیگری بیشتر باشد، حائز اهمیت است. این دیدگاه کاملاً پذیرفته شده است که «اگر سیاست حقوقی شود، حقوق و آزادیهای اساسی شهروندان، به گونه‌ای مطلوب تأمین و تضمین می‌شود. اما زمانی که حقوق به ابزاری سیاسی و وسیله‌ای برای حکمرانی تبدیل شود به طور قطع حقوق اساسی شهروندان دستخوش مطامع نظریه سیاسی حاکم خواهد شد. در این صورت، حقوق و آزادیهای اساسی، معنای واقعی خود را از دست می‌دهد و تنها به واژگانی کمرنگ و فاقد اعتبار الزام آور، در برابر قوای حاکم تنزل می‌یابد.» (کاشفی اسماعیل زاده، حسن، ۱۳۸۴: ۲۶۳)

در عین حال برخی دیگر، با طرح مسأله توازن میان امنیت و آزادی، معتقدند «نگاه امنیتی به این موضوع، یا قانون را با سیاست در هم می‌آمیزد، یا سیاست دولت را جانشین قانون می‌کند و کنش‌های اجرایی و موقتی را بر اقدامات قضایی و گزاره‌های شناخته شده و جامع و عادلانه حقوقی برتری می‌دهد. هر آنچه امنیت را نشانه رفته، برجسته می‌شود و هر آنکه قصد خوار شمردن دولتمردان کند، به رسوایی

کشیده می‌شود. اینجا حقوق کیفری سخن برای گفتن ندارد و خود بازوی قدرت است» (عالی پور، حسن، ۱۳۸۷: ۸)

با این وصف، در این تحقیق با ملحوظ نظر قراردادن اصول دولتهای حداقلی که دارای تفکرات نئولیبرال بوده و حسب مبانی اندیشه خویش می‌بایست تضمین‌کننده حقوق و آزادی‌های شهروندان باشند و مداخله‌های حاکمیت را در کلیه امور محدود و کنترل نمایند؛ پس از تبیین مفهوم نظریه نئولیبرال و همچنین بیان اصول اساسی به تحلیل و مشاهده عملکرد آن در حوزه نظم عمومی و جرایم امنیتی خواهیم پرداخت.

### چهارچوب نظری

نظریه‌های حاکمیت صرف نظر از ماهیت و رویکرد نظری بطور مستقیم یا غیر مستقیم در وضع قوانین الزام آور و نیز بر حقوق کیفری تأثیرگذار هستند. به عبارت اخیری ارزشهای منطبق با ایدئولوژی فکری خویش را در قوانین وارد می‌کنند.

بنابراین نحوه کنترل اجتماعی و واکنش نسبت به جرایم تا حدود زیادی مرتبط با جهت‌گیری سیاسی حاکمیت است و اندیشه نظام سیاسی حاکم بر نحوه مقابله با جرم و کنترل آن و تعیین حدود آزادی‌های شهروندی و قلمروی مداخله حکومت در امور تأثیر بسزایی دارد و موجب توسیع و یا تضییق حقوق کیفری خواهد شد.

با این وصف نظریات سیاسی که مبتنی بر گزاره‌هایی نظیر آزادی و مداخله کمینه و ضروری هستند، قاعدتاً می‌بایست ملتزم به مداخله حداقلی حقوق کیفری و حضور کمینه عناصر حاکمیت در امورات شهروندان باشند. تبعاً نظریه نئولیبرال که در پی تجدید حیات و تقویت ارزش‌های اساسی لیبرال اعم از حق آزادی و استقلال و کرامت فردی و مداخله محدود دولت در امور شهروندان است، در رویکردها و ایفای نقش کمینه حقوق کیفری و حفظ و تضمین حقوق شهروندان تأثیر زیادی خواهد داشت.

لیکن اینکه تأثیر گذاری و تأثیر پذیری‌های موصوف به چه میزان بوده و آیا این تأثیر گذاری در همه حوزه‌های حقوق کیفری است یا به نوعی نگرش افتراقی حسب

مورد به لحاظ اهمیت حوزه‌هایی نظیر امنیت یا به لحاظ سایر مصالح اجتماعی یا حاکمیتی و سیاسی روی می‌آورد از جمله مسایل مهمی است که موضوع فلسفه حقوق و نیز جامعه‌شناسی حقوق کیفری است.

پرداختن به موضوع حاضر که به نوعی بررسی در حوزه فلسفه حقوق کیفری است به طور کلی جلوه کم‌فروغی در ادبیات حقوق کیفری ایران داشته و حجم بسیار اندکی از منابع علمی و دانشگاهی را به خود اختصاص داده است. علیرغم طبع کیفرگرای قوانین و با وجود قدمت یکصدساله رشته حقوق کیفری، هنوز اغلب آثار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های کشور ما در مقاطع مختلف تحصیلات عالی، به پژوهش‌ها و تحلیل فنی و توصیفی حقوق کیفری اختصاص دارد.

در مورد جایگاه حقوق کیفری در نظریه‌های سیاسی و گونه‌های متعدد ساختار سیاسی دولت در نظریه‌های لیبرال و نئولیبرال پژوهش‌هایی صورت گرفته است. اما به نظر می‌رسد پیرامون تاثیر نظریات لیبرال و نئولیبرال که مدعای حفظ و تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان و مداخله کمینه و عدم توسعه حقوق جزا را دارند و اینکه عملاً در حوزه‌هایی نظیر امنیت و نظم عمومی چه جهت‌گیری‌هایی داشته‌اند، مطالعه خاص و مستقلی صورت نگرفته است.

برخی از منابع موجود مربوطه بحث به شرح آتی هستند:

سلطانفر، شامبیاتی و آزمایش (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان «تأثیر ایدئولوژی‌ها بر قبض و بسط قلمرو حقوق کیفری» دو ایدئولوژی لیبرال و اقتدارگرای فراگیر که با تبیین قلمرو مداخله حکومت و تعیین شعاع مداخلات حقوق کیفری می‌توانند منجر به قبض و بسط دایره جرم‌انگاری‌ها و به تبع آن حقوق کیفری گردند و مولفه‌های نظام لیبرالی و مدل جرم‌انگاری لیبرال‌ها و ویژگی‌های اقتدارگرایی فراگیر و آثار و پیامدهای اقتدارگرایی در عرصه حکومت و حقوق کیفری را مورد بررسی قرار می‌دهند.

محمودی جانکی و روستایی (۱۳۹۲) مطالعه‌ای با عنوان «توجیه مداخله‌ی کیفری؛ اصول و ضرورت‌ها» انجام داده و بیان نمودند یکی از مهمترین موضوعات فلسفه‌ی کیفری «توجیه مداخله‌ی کیفری» دولت در حقوق و آزادیهای فردی است. این اصطلاح به کرات از سوی منتقدان و تحلیلگران این نوع مداخله مورد استفاده قرار می‌گیرد، بدون این که به طور صریح و شفاف تعریف شود.

در بررسی مداخلات کیفری از هر دو منظر فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی سیاسی، به طور کلی محورهایی چون مشروعیت اعمال زور، درستی یا نادرستی آن و حق دولت بر مداخله ذیل «توجیه» جای می‌گیرند. «توجیه اخلاقی» که مبتنی بر ارزشهای نقض شده توسط رفتار مجرمانه است، مهمترین توجیه مداخله‌ی کیفری است. در طول آن، «توجیه اجتماعی» به بازخورد و میزان پذیرش مداخله‌ی کیفری از سوی جامعه می‌پردازد و در «توجیه اداری - نهادی» چگونگی سازماندهی نهادهای سیاسی و نقش هایی که باید در درون این نهادها ایجاد شود و قدرتی که باید به آنها اعطا شود بررسی می‌شود. اگرچه حتی در لیبرال ترین نظامهای عدالت کیفری، مداخله‌ی قهری نه بر اساس یک توجیه واحد بلکه بر پایه‌ی توجیهات مختلف و گاهی مغایر انجام می‌شود، اما قدرت داخلی دولت که در نظام عدالت کیفری تجسم یافته است، به دلیل قابلیت فراوان آن در روا داشتن بی‌عدالتی، نباید در فقدان یک توجیه معرفتی اعمال شود.

رستمی، هادی (۱۳۹۳) موضوع «جرم انگاری و کیفرگذاری در پرتو اصول محدودکننده‌ی آزادی در نظریه‌ی لیبرال» را مورد مطالعه قرار داده و عنوان داشتند جرم انگاری و کیفرگذاری در نظامهای کیفری مبتنی بر نظریه‌ی لیبرال، در چارچوب معیارها و محدودیت‌های خاص و با تکیه بر مبانی نظری معین و رجوع به ملاحظات هنجاری و ارزشی مشخصی انجام می‌گیرد. کیفر در چنین سامانه‌ای در پرتو ارزشهایی چون آزادی، مدارا و خودمختاری، که در واقع مؤلفه‌های سازنده‌ی هر نظریه‌ی لیبرالی هستند،

مشروعیت یافته و توجیه می شوند. گرانیگاه تفکر لیبرال، تعیین و ترسیم کیفر بر اساس اصول محدودکننده آزادی و دفاع از نوعی جرم انگاری و کیفرگذاری حداقلی است. این محدودسازی و کمینه خواهی، در بیشتر موارد به دستاویز اصل ضرر به غیر، به عنوان مشهورترین و مهمترین اصل محدودکننده آزادی، صورت می گیرد. این مطالعه بر آن شد تا به دستاویز مبانی نظری لیبرالیسم و مؤلفه های سازنده آن، قلمرو و حدود جرم انگاری و کیفرگذاری را در نظریه لیبرال تبیین نماید.

بعلاوه در مورد چالش ها و موانع حقوق حاکمیت (دولت) و حقوق شهروندان نیز آثاری تدوین شده است:

میرمحمد صادقی و رحمتی (۱۳۹۶) در پژوهشی ارزشمند تحت عنوان «جرائم علیه امنیت: چالش حقوق حاکمیت و حقوق شهروندی» بیان نمودند جرائم علیه امنیت را می توان یکی از مهمترین عرصه های چالش و تقابل میان «حقوق حاکمیت» و «حقوق شهروندی» قلمداد کرد. به دلیل اهمیت فراوان جرائم علیه امنیت و تبعات و نتایج مهلک و زیان باری که این گونه جرائم برای نظم و امنیت عمومی، استقلال و حاکمیت ملی به دنبال دارند، از قدیم الایام و در تمامی نظام های حقوقی دنیا از اهمیت و حساسیت به سزایی برخوردار بوده اند و مقررات خاص و متفاوتی نسبت به آن ها اعمال شده است. دولت ها در زمینه واکنش نسبت به این جرائم، گرایش نسبی به سمت تضمین حقوق حاکمیت دارند و در این زمینه بعضاً از اصول کلی و تثبیت شده حقوق جزا عدول می کنند. در همین راستا عدالت کیفری در حوزه جرائم علیه امنیت، غالباً با وضع مقررات خاصی، امکان مداخله فراگیر و زودهنگام کنشگران خود، از جمله پلیس، به عنوان نخستین کنشگر در فرایند رسیدگی کیفری را در همان مراحل مقدماتی جرم فراهم آورده و در عرصه چالش میان حقوق حاکمیت و حقوق شهروندی، معمولاً در جهت تضمین نسبی حقوق حاکمیت گام برمی دارد.

آثاری که به آنها اشاره شده تنها بخش اندکی از منابع مورد بحث بوده و از سایر منابع و مآخذ در جای جای پژوهش مورد استفاده قرار گرفته اند.

### روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش از نظر هدف کاربردی و از حیث روش، اسنادی است. با توجه به الزامات این روش و اقسام موضوع پژوهش بر ماهیت نظری آن تبعاً با بررسی کتب، مقاله‌ها، و پژوهش‌های لاتین و فارسی انجام شده است. در این روش علاوه بر تبیین گزاره‌های مطروحه و روابط و تاثیر گذاری و تاثیر پذیری آنها نسبت به یکدیگر و افزون بر توصیف و تفسیر آنها به تحلیل پدیده‌ها هم پرداخته شد. ابزار گردآوری اطلاعات فیش برداری است.

### یافته‌های تحقیق

گفتار نخست) چارچوب مفهومی نظریه نئولیبرال و مواجهه آن با حقوق کیفری

#### بند اول: مفهوم نئولیبرالیسم

نئولیبرالیسم<sup>۱</sup> به عنوان ایدئولوژی اقتصادی ابتدا در واکنش به پیدایش ساختار دولتهای رفاهی و بروز بحران در اقتصاد دولت رفاه به وجود آمد. از لحاظ اقتصادی، لیبرال‌های نو نظریه‌کینز و نقش دولت به عنوان عامل تنظیم اقتصادی را مورد تردید قرار داده و بر مزایای نظام رقابت آزاد تاکید کردند. (بشیریه، حسین، ۱۳۸۳، ۲۲)

لیبرال‌های نو بار دیگر ارزش آزادی را محور قرار داده و با دخالت دولت به جهت محدود شدن یا تضعیف آزادی فردی مخالفت می‌کنند. آنها دولت را نوعی تلقی از فشار و عدم آزادی می‌دانند و معتقدند که جمع‌گرایی، خلاقیت فردی را محدود و عزت نفس و مناعت طبع را تضعیف و سست می‌کند. (رحمت‌اللهی، حسین، ۱۳۸۸،

۱۵۸:

نکته بسیار حایز اهمیت آن است که هرچند ظاهراً تکیه اساسی نظریه، محورهای اقتصادی است لیکن خواهیم دید که بازتاب ارکان و اصول مورد ادعا، همه جوانب حیات بشر اعم از جنبه‌های سیاسی و حقوقی و نظامی و... را مستقیم یا غیر مستقیم تحت الشعاع عملی قرار خواهد داد. نئولیبرال‌ها متأثر از لیبرال کلاسیک هستند. این مفهوم از لیبرالیسم عرصه بس فراخی است که نحله‌های فکری گوناگونی را پوشش می‌دهد اما فصل مشترک همه باورها و ارکان آن پذیرش ارزشهایی نظیر آزادی و مداخله کمینه استو به مفهوم آزادی منفی پایبندند. آنها حتی اعمال مقررات اقتصادی توسط دولت را مثالی برای نقض آزادی فردی می‌دانند. لذا میلتون فریدمن<sup>۱</sup> می‌گوید که: «مردم برای شروع کار مجبورند از دولت اجازه بگیرند و نیز دولت مانع می‌شود که مردم کالایشان را به قیمتی که مایلند بفروشند و نمی‌گذارد که افراد به میل خود محصولاتشان را تولید کنند. اینها را محدودیت اقتصادی نام نهاده‌اند که نام بسیار زیبایی است ولی این حقیقت به جای خود باقی است که اینها محدودیت آزادی هستند.» (همان: ۱۵۸)

همانطور که از این توصیف نیز پیداست، درواقع لیبرال‌های نو همانند لیبرالیسم کلاسیک معتقدند که آزادی ارزشی است که به بهای سایر ارزش‌ها نباید فدا گردد. هر چند به بهانه‌ی دفاع از آزادی یا برابری یا امنیت یا هر ارزش دیگر باشد. آنها بر این باورند که آزادی فردی با عقب نشینی دولت<sup>۲</sup> قابل حصول است. چنان که می‌بینیم لیبرالیسم کلاسیک و نئولیبرالیسم با اعتقاد به دولت‌های کمینه و کوچک و ضرورت محدود بودن دخالت حاکمیت، با یکدیگر همگام‌اند. آنها معتقدند دولت کمینه با انسان‌ها به عنوان یک فرد مقدس برخورد می‌کند که نمی‌تواند به عنوان وسیله یا ابزار مورد استفاده قرار گیرند.

- 
1. Milton Friedman
  2. Rolling back the state



اینان با احترام گذاشتن به حقوق انسان‌ها، به آنها اجازه می‌دهد نوع و چگونگی زندگی خود را انتخاب کنند و اهدافشان را شکل دهند. از دید متفکران لیبرال، دولت‌های کوچک باید قانونگذار نیز باشد و نقش آن واضح و توسط سیستم نظارت و متوازن و محدود شود به نحوی که مشخص گردد که قدرت نمی‌تواند به حقوق افراد تجاوز کند، بدین جهت دولت باید مرز محدود و قابل شناسایی بین حوزه عمومی و خصوصی داشته باشد و نقش حداقلی ایفا کند مانند محافظت از شهروندان و تضمین نظم شهری.

نقش مهم حاکمیت، تضمین این است که به مردم کمک کند تا اهدافشان را تعقیب کنند. از دید لیبرال‌ها وظیفه صرفاً ایجاد پیش شرط‌هایی برای جلوگیری از مداخله‌ی دیگران در زندگی افراد جامعه است تا آنان با آزادی تمایلات شخصی خود را پیگیری کنند و هر گونه مداخله‌ی بیشتر دولت منجر به مشکلات بیشتر می‌شود. از جمله نئولیبرال‌هایی که به این امر باور بودند، فردریش فون هایک<sup>۱</sup> بود. وی در کتاب «بنیاد آزادی»<sup>۲</sup> برنامه ریزی متمرکز و دخالت دولت در اقتصاد را عامل اصلی پیدایش توتالیتریسم به محدودیت در آزادی‌های فردی قلمداد کرده است. به نظر هایک برای نیل به توسعه و رشد واقعی، باید موانعی را که حکومت بر سر راه آزادی فرد ایجاد می‌کند، از میان برداشت، قدرت حکومت را به حداقل رساند و توانایی‌های جامعه و فرد را تقویت کرد. (همان: ۱۵۵) وی حامی رویکرد عدالت طبیعی است و نظم جامعه را نظمی خودجوش و طبیعی می‌داند که باید از دخالت دولت مصون باشد. (هکی، فرشید، ۱۳۸۹: ۲۶۵)

هایک از عدم حکومت دولت بر شهروندان صحبت می‌کند و می‌گوید: «امروزه گفتن این که حکومت امور مملکت را اداره می‌کند، بسیار متداول است. گویی کل جامعه،

---

1. Friedrich August von Hayek

2. The Constitution of liberty

سازمانی است که حکومت مدیریت آن را بر عهده دارد.» (فون هایک، ۱۳۹۶، ۲۰۴) وی معتقد است که امروزه حکومت تعداد بسیاری از فعالیت‌ها را بر عهده گرفته، در حالی که اگر فعالیت‌های آن به طور موقت متوقف شود، زندگی فلج خواهد شد. دلیل آن این نیست که تنها دولت می‌تواند این فعالیت‌ها را انجام دهد؛ بلکه به این علت است که دولت این امور را حق انحصاری خود کرده است. (فون هایک، ۱۳۸۰: ۳۹)

هایک میان دو نوع قانون تفاوت قائل است: نخست قواعد رفتار عادلانه و دوم امریه‌های حقوقی. قانون واقعی با امریه حکومت تفاوت دارد. قانون واقعی مصوب، ضامن آزادی فردی و حوزه زندگی خصوصی است ولی امریه‌های حکومتی، حدود آزادی فرد را محدود می‌کنند. (بشیریه، حسین، ۱۳۸۷، ۶۱۸)

هایک معتقد است که به اعتماد حمایت از نظام‌های اجتماعی، دولت در سه حالت ممکن است از ابزار کیفی استفاده کند: نخست برای تضمین نظم‌های خودجوش و توسعه آنها. در این حالت قانون یا تصمیم گرفته شده موافق انتظارات عمومی است و در نتیجه پیروی از آن قانون یا تن دادن به تصمیم جدید را می‌توان انتظار داشت.

دوم حمایت از استقرار نظم یا سازمانی جدید که دولت وجود آن را برای حفظ نظم اجتماعی یا عمومی یا مصلحت‌های فردی لازم می‌داند و همزمان مغایرتی بین آن و نظم قوام یافته‌ی جامعه تشخیص نمی‌دهد. افزون بر آن، افکار عمومی نیز هنوز قضاوت منفی درباره آن ندارد. در این صورت محدود کردن آزادی افراد برای حمایت حقوقی از چنین نظامی، هنگامی می‌تواند مشروع باشد که با آگاهی بخشی و راهنمایی، نظر مردم را به وجود نظم جدید جلب کند.

سوم آفرینش بی‌پیشینه و آنی نظم‌هایی است که با نظام خودجوش همساز نیست. (محمودی جانکی، فیروز، ۱۳۸۷: ۱۳۲)

رابرت نوزیک<sup>۱</sup> یکی دیگر از نمایندگان و نظریه پردازان فلسفه نئولیبرالیسم است. وی در مهمترین اثر خود با عنوان «آنارشی، دولت و اوتوپیا» آن قدر بر حقوق مطلق فردی تاکید می‌ورزد که دیگر جایی برای وجود دولت باقی نمی‌گذارد؛ چرا که وی صرف وجود دولت را موجب نقض حقوق فردی می‌داند.

دولت مطلوب نظریه نوزیک چهارچوبی است که در درون آن هر کس می‌تواند به دنبال آرمان شهر توصیفی خود برود. پس دولت کمینه همان آرمان شهر است. حقوق فرد در چنین دولتی نقض ناپذیر است؛ زیرا فرد وسیله نیل به اهداف دیگر نیست بلکه خود، هدف غایی است. (رحمت‌اللهی، پیشین: ۱۷۷)

نوزیک از حق‌های رفاهی که وظیفه‌ی دولت‌های رفاهی را تحقق آنها می‌دانستند، انتقاد می‌کند و قایل است که حق‌های رفاهی غیر عملی و بسیار پرهزینه‌اند. بسیاری از دولتها حتی منابع کافی برای فراهم آوردن امنیت اقتصادی برای اکثریت شهروندان را ندارند. (هکی، پیشین: ۱۶۳) این دولت باید به نقش اولیه خود در حفظ نظم عقب‌نشینی کند و تا آنجا که برای انجام چنین نقشی ضروری باشد، می‌تواند مالیات یا مکانیسم‌های اجباری دیگر را مقرر کند. چنین دولتی بیشتر از دولت گسترده می‌تواند موجه باشد چون به حقوق افراد تجاوز می‌کنند. (رابرت نوزیک، ۱۳۹۵، ۱۴۹)

### بند دوم: ارکان نئولیبرالیسم

جوهر نئولیبرالیسم، تفکیک حوزه‌های دولت و جامعه، تحدید قدرت دولت در مقابل حقوق فرد در جامعه است. بر طبق اصول نئولیبرالیسم، حق دولت برای دخالت در زندگی خصوصی و مدنی باید با قیودی نیرومند، مشخص و محدود گردد. آموزه‌ی دولت، آزادی فرد و محدودیت قدرت دولت است و وظیفه‌ی دولت تضمین امنیت برای آزادی فرد است. دفاع از حقوق اساسی افراد، حمایت از نظام نمایندگی،

1 . Robert Nozick

مقید ساختن شیوه‌ی اعمال قدرت به قیود قابل اجرا، انتخابی شدن مناصب و تأکید بر ضرورت تفکیک قوا همگی از اصول اساسی نولیبرالیسم نشأت می‌گیرند. (بشیریه، پیشین: ۱۱)

به طور کلی مهمترین قواعد بنیادی این نظریه عبارتند از:

### **الف: اصالت و کرامت فرد**

در دیدگاه نولیبرالیسم، فرد و غایات او اصل و نهادهای اجتماعی از جمله دولت، فرع و وسیله‌ی تأمین آنهاست و فرد بر جامعه و مصلحت فردی بر مصلحت اجتماعی اولویت دارد. از اینرو کانت می‌گوید: «افراد بشر غایت‌های فی‌نفسه‌اند، نه صرفاً وسیله‌ای برای دستیابی به غایت‌های دیگران.» (هی وود، ۱۳۸۳، ۱: ۶۷)

بر اساس این اندیشه، همه‌ی انسانها برابر هستند و انسان یک موجود نیک نهاد خردمند است و این خردمندی موجب حق آزادی و ضامن آن است؛ چرا که انسان خردمند تنها در صورتی می‌تواند آن‌طور که می‌خواهد زندگی کند که آزاد باشد. بر اساس این دیدگاه افراد دارای منافع خاص خود یا صاحب هویت‌های شخصی و منحصر به فردند؛ زیرا افراد بشر مخلوقات خردمند هستند و می‌توانند بهترین منافع خود را بشناسند. این نظر، خطاناپذیری انسان را به رسمیت نمی‌شناسد اما با اعتقاد به خرد انسانی، اهمیت فرمان گرفتن از عقل و لزوم پیگیری نفع شخصی افراد را رقم می‌زند که در نهایت منجر به مخالفت شدید با نظام پدرسالاری قانونی می‌گردد.

### **ب: کمیته محوری**

دولتی که لیبرالیسم خصوصاً لیبرالیسم کلاسیک و نولیبرالیسم آن را عرضه و اجرا می‌کند، دولتی کمیته‌است که کارکردها و وظایف محدود دارد، وظیفه‌ی آن پاسداری از حقوق فردی است و نباید بیش از حد لازم در سایر

شئون زندگی انسانها دخالت یا ورود کند و محدود به تضمین آزادی افراد است زمینه‌های بروز نظریات مداخله حداقلی در ادبیات حقوق کیفری را به رای مورخه ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ دادگاه قانون اساسی آلمان نسبت می‌دهند که در آن به رعایت تناسب در مداخله دولت و از جمله محدودیت جرم‌انگاری توسط حکومت تاکید شده است. (غلامی، حسین، ۱۳۹۱: ۴۴)

از نظر لاک، جامعه مجموعه‌ای از افراد مستقل و ذی حق است که هرکس نیازمند حوزه‌ی آزادی تضمین شده‌ای است و به همین سان باید به حوزه‌ی آزادی دیگران نیز احترام بگذارد. تنها دولتی می‌تواند چنین شرایطی را تعیین کند که تشکل مدنی بوده و در چهارچوب قواعد فراگیر عمل کرده و اعمالش محدود به حدودی باشد. (هی وود، پیشین: ۶۷)

### پ: حق آزادی

در ادبیات حقوقی نئولیبرالیسم، در کنار اصالت فردی و دخالت محدود به حدود دولت با حقی دیگر مواجه هستیم که برخاسته از احترام به افراد در جامعه و حیطه‌ی خصوصی آن‌هاست. این حقوق گرچه با هم متفاوتند اما مرتبط و مؤید یکدیگرند؛ به طوری که اگر یک نظریه‌ی فلسفی به ارزش حقوق افراد پای بند باشد، لزوماً بر محدود بودن دخالت دولت و حتی عدم دخالت آن در برخی حوزه‌ها و نیز به رسمیت شناختن حق آزادی افراد تأکید خواهد کرد و برعکس چنانچه یک نظریه‌ی فلسفی، آزادی را که نسبت به سایر ارزشها در اولویت قرار می‌گیرد، به عنوان ارزشی بنیادین نبیند، لزوماً دخالت دولت در برخی حیطه‌ها را نیز خواهد پذیرفت و احترام به شخصیت و استقلال فکر و عمل افراد را کمتر یا حتی اصلاً مورد توجه و تضمین قرار نخواهد داد.

طرفداران این اصل معتقدند که تعیین راه و رسم و شیوه‌ی زندگی افراد باید به خود آنان سپرده شود. مردم خود قادرند در میدان زندگی راه را از چاه تمیز دهند و

صلاح و فساد خویش را دریابند و به تصمیم‌گیری پردازند تعیین درست و نادرست و خوب و بد و انتخاب برتر، به دیدگاه و نظر خود فرد بستگی دارد، او خیر و صلاح خویش را بهتر از دیگران می‌شناسد. (زینالی، امیرحمزه، ۱۳۸۲، ۲۴)

### ت: مواجهه نئولیبرالیسم با قلمروی حقوق کیفری

از منظری قابل توجه، مبنای مستقیم حقوق، اراده حکومت است، حکومت گاه ارزش‌ها و قواعدی را که جامعه به تدریج و در بستر زمان ساخته را تایید نموده و یا نسبت به ممنوعیت‌سازی قانونی آن مبادرت می‌کند و گاه به طور مستقیم و بلاواسطه اقدام به وضع قانون می‌نماید، یعنی ارزش‌های مد نظر و منطبق با ایدئولوژی خود را وارد قوانین می‌کند. نحوه واکنش جامعه به جرم و کنترل اجتماعی جرم تا حدود زیادی مرتبط با مفاهیم و ایدئولوژی‌های سیاسی است و همراه تفکر نظام سیاسی حاکم ( لیبرالیسم، نئولیبرالیسم، محافظه‌کار، مساوات‌گرا، اقتدارگرای فراگیر، آنارشیست، انتگرالیسم، فمینیسم و...) بر نحوه مقابله با جرم و کنترل آن و تعیین محدوده آزادی‌های فردی و قلمرو مداخلات حکومت تاثیر بسزایی دارد و اصولاً مبنای ایدئولوژیک در تعیین مسیر و نحوه اقدام حقوق کیفری جهت دهنده و تعیین‌کننده بوده و در تضییق و توسعه قلمرو حقوق کیفری موثر می‌باشد.

در اینجا به طور اجمالی صرفاً ایدئولوژی نئولیبرال که با تبیین قلمرو مداخله حکومت و تعیین شعاع مداخلات حقوق کیفری می‌تواند منجر به قبض و بسط دایره جرم‌انگاری‌ها و به تبع آن حقوق کیفری گردد و مولفه‌های نظام نئولیبرالی در عرصه حکومت و حقوق کیفری مورد بررسی قرار می‌گیرد. پیدایش حقوق کیفری در نسل اول و چهارم لیبرالیسم که با پذیرش آزادی منفی، محدود بودن دخالت دولت، مالکیت خصوصی و بازار آزاد، نهایتاً در گستره‌ی حقوق کیفری، حقوق کیفری کمینه و محدود را رقم می‌زنند.

در حقوق جزای مورد نظر نئولیبرالها، اصولی به رسمیت شناخته می‌شوند که به نوعی شالوده‌ی اساسی تفکرات و اندیشه‌ی آنهاست که با پذیرش آن و اجرای این اصول در ساختار نظام حقوقی، نظام کیفری ای خواهیم داشت که محدوده‌ی آن حداقل خواهد بود. بنابراین اگر ساختارهای یک جامعه و ابزارهای این ساختارها در کنترل افراد جامعه در نظر گرفته شود، نظام کیفری بخش کوچکی از این ابزارها را تشکیل می‌دهد و نه بخش بزرگ یا اصلی آن را و نیز سایر ابزارها بر نظام کیفری اولویت خواهند یافت؛ چرا که مطابق با اندیشه‌ی نئولیبرالیسم، فرد از منزلت بالایی برخوردار است و حفظ آزادی، کرامت و استقلال فرد ایجاب می‌کند که از شدیدترین ابزار، در کمترین حالت و به عنوان آخرین راه چاره<sup>۱</sup> استفاده گردد.

بحث از آزادی به معنای آزادی مدنی یا اجتماعی، در نظام نئولیبرالیسم از آن جا ناشی می‌شود که در یک سو حکومت قرار دارد و در سوی دیگر شهروندان، و دولت به عنوان نهادی مطرح می‌شود که قوه‌ی الزام و اجبار و مداخله منحصر به اوست. یکی از راه‌های الزام و اجبار شهروندان که آزادی آنها را محدود می‌کند، وضع قوانین از جمله قانون کیفری است و می‌دانیم که مجازات و جرم‌انگاری شدیدترین مداخله در قلمرو آزادی‌های شخصی محسوب می‌شود که متضمن محدودیت‌ها و هزینه‌هایی است، بیش از آنچه سایر مداخله‌های قدرت عمومی ایجاد می‌کند. (محمودی، پیشین، ۴)

هرگونه جرم‌انگاری محدودیتی است فراروی آزادی؛ از همین رو همه‌ی اصولی که با استناد به آنها می‌توان به جرم‌انگاری اقدام نمود را «اصول محدود کننده‌ی آزادی»<sup>۲</sup> نام نهاده‌اند. (نوبهار، رحیم، ۱۳۸۷: ۱۰۲) زیرا دولت با وضع قوانین، الزام‌ها و بایدها یا ترک فعل‌هایی را ایجاد می‌کند که شهروندان مکلف به پیروی از آن

---

1. As the last resort  
2. Liberty-limiting principles

هستند. در حیطه‌ی حقوق کیفری، زمانی که دولت برای الزام افراد به انجام عملی خاص یا ترک آن عمل، قانون کیفری وضع می‌کند، شهروندان را ملزم می‌کند. پذیرا شدن این الزام، موجب از دست دادن آزادی و مقابله با آن، موجب تحمل مجازات‌ها از سوی شهروندان می‌شود. (محمودی، پیشین: ۵۵) از سوی دیگر در بسیاری از موارد، دولت برای حفظ حقوق و آزادی‌های عمومی از حقوق کیفری استفاده می‌کند. بنابراین ما با یک موازنه دقیق و حساس و ظریف میان حقوق فرد در جامعه و قدرت دولت روبه‌رو هستیم و این مسائل دائر مدار فرمول «شهروند در مقابل دولت» است که در قوانین جزایی به تصویر در می‌آید و به ارتباط میان آزادی و حدود قدرتی بر می‌گردد که دولت می‌تواند به صورت مشروع نسبت به فرد اعمال کند.

لذا جمع و هضم میان حمایت از آزادی‌های فردی و قانونی که دولت وضع می‌کند، یکی از مسائل بنیادی در فلسفه‌ی سیاسی به شمار می‌رود. هر فلسفه‌ی سیاسی به این پرسش به یک شکل پاسخ داده است و مبانی نظری برای آن فراهم آورده و در حیطه‌ی حقوقی نیز منجر به شکل دهی به یک نظام حقوقی خاص گردیده است. فلسفه‌ی نئولیبرالیسم با مبانی نظری خود، به این پرسشها که «میان آزادی فرد و قدرت دولت کدام در اولویت قرار دارد؟» یا «مرز میان میدان عمل فرد و میدان عمل دولت کدام است؟» چنین پاسخ می‌دهد که «اصل بر آزادی فردی است و محدود کردن آن استثناء». طرفداران این نظریه بر این باورند که اگر آزادی فردی هدف نهایی انسانها باشد، هیچ کس حق ندارد دیگری را از آن محروم کند. (برلین، ایزایا، ۱۳۸۰، ۲۴۱)

همانطور که قبلاً گفته شد چون جوهر این دولت آزادی است؛ با این مقدمات نظریه سیاسی خود را آغاز کرده اند، اما همه آنها در ارزش آزادی و اهمیت آن و لزوم عدم محدود شدن این ارزش توسط دولت به هر شکل و به طریق اولی با وضع قوانین



کیفری و تعیین رفتارهای مجرمانه که شدیدترین نوع محدودیت آزادی است، متفق‌اند. همچنین بر این باورند که استفاده از حقوق کیفری (جز در موارد استثنایی و به صورت آخرین راه حل در قبال شدیدترین ضررها برای تضمین آزادی جز به گسترش خشونت در جامعه نمی‌انجامد. چنان که فاینبرگ گفته است: «نقطه‌ی عزیمت به سوی آزادی جایی است که حقوق خشونت‌آمیز یا سرکوب‌گر متوقف می‌شود.» (فاینبرگ<sup>۱</sup>: ۱۹۸۴: ۴)

باید توجه داشت مفهوم آزادی از منظر نئولیبرالها به این صورت است که قانون کیفری که وضع می‌شود، برای دفاع از آزادی افراد است نه این که به آزادی افراد تجاوز کند و این دیدگاه به کارگیری حقوق کیفری برای ترویج آزادی به معنای استفاده از خشونت برای رسیدن به آزادی است (نوبهار، پیشین، ۹۷).

دو مفهوم از آزادی در تاریخ نئولیبرالیسم ارائه شده است: مفهوم مثبت آزادی و مفهوم منفی آزادی. (برلین، ازایا، ۱۳۷۴: ۶۳)

مفهوم منفی آزادی عبارت است از قلمرویی که در آن، شخص می‌تواند کاری را که می‌خواهد انجام دهد و دیگران نتوانند مانع کار او شوند. بنابراین آزادی به معنای عدم مانع است. و بر اساس این دیدگاه وظیفه دولت برداشتن موانع بر سر راه افراد برای رسیدن به اهداف و تأمین نیازهای خود است. این همان معنایی است که لیبرالیسم کلاسیک و نئولیبرالها پذیرفته‌اند که رابرت نوزیک آن را بهترین چهارچوب برای فراهم کردن زمینه بروز و ظهور دولتهای کمینه و مدینه‌ی فاضله یا بهترین دنیای ممکن می‌داند. این مفهوم از آزادی در به کارگیری حقوق کیفری برای تضمین آزادیها تأثیر خواهد داشت. جرم‌انگاری و مجازات که شدیدترین شکل مداخله‌ی دولت به شمار می‌رود، در این مفهوم با استقبال روبه‌رو نخواهد

شد. برای دفاع از آزادی، مداخلات دیگر دولت به مداخله ی کیفری اولویت دارند. به دو دلیل نخست آن که هرگونه جرم انگاری نوعی محدودیت و سلب آزادی را در پی دارد و دوم این که واکنش کیفری یعنی همان مجازات، شدیدترین نوع نقض آزادی است.

مفهوم مثبت آزادی؛ مفهومی ایجابی است و صرفاً عدم مانع و برداشتن قیود نیست بلکه وجود شرایطی نیز ضروری است. این مفهوم را می توان به «آزادی در» تعبیر نمود: «آزادی یعنی آزادی در انجام فعلی خاص و موفقیت در حصول هدفی معین، آزادی یعنی دارا بودن قدرت یا توانایی برای انجام کارهایی که در اشتراک با دیگران می توانیم انجام دهیم.» (راسخ، ۱۳۸۱: ۲۸۰)

لذا لیبرال های قرن بیستم، صرف نبود موانع را برای این که انسان را آزاد بدانیم، کافی نمی دانستند و بر این باور بودند که چه بسا انسانی از مداخله ی دیگران و دولت در امان باشد ولی توانایی و شرایط استفاده از این آزادی را ندارد. از دیدگاه اینان آزادی مثبت دو ویژگی دارد یکی داشتن امکانات و لوازم برای تحقق خواست فردی و دیگری آگاه بودن فرد برای انتخاب آگاهانه. باید توجه داشت که این برداشت مداخله دولت را توجیه می کند. با این رویکرد، لیبرالهای قرن بیستم به ضرورت دخالت دولت برای ایجاد شرایط و امکانات برای افراد تأکید ورزیدند و همین امر موجب ایجاد دولتهای رفاهی شد و همین رویکرد تأثیر خود را بر تمامی بخش های جامعه از جمله نظام حقوق کیفری آن نیز گذاشت و تبعاً گستره جرم انگاری ها را نیز افزایش داد و راه برای منع یا الزام آور کردن کیفری رفتارها نیز باز می شود لذا صرف ضرر به غیر، مبنایی برای جرم انگاری نخواهد بود، بلکه قانونگذار با این دیدگاه می تواند رفتارهای دیگر را نیز جرم بداند. پس اگر لیبرال ها مفهوم مثبت آزادی را بپذیرند راه برای پدر سالار کردن دولت باز می گردد. (محمودی، پیشین: ۱۰۸)

اما در مفهوم منفی آزادی دولت موانع را از سر راه افراد در جامعه بر می‌دارد تا بتوانند تصمیمات خود را از روی اراده بگیرند. لذا نئولیبرال‌ها مفهوم مثبت آزادی را رد کرده و آن را مخالف آزادی می‌دانند لذا در حقوق کیفری حداقلی مفهوم آزادی منفی را پذیرفته و از آن پاسداری می‌کنند. (راسخ، پیشین: ۲۸۵)

### گفتار دوم) تأثیر نئولیبرالیسم بر توسعه حقوق کیفری بر مبنای نظم عمومی

فهرست گسترده جرایم ناظر بر نظم عمومی که در طول سالهای گذشته در کشورهای نئولیبرالی وجود آمده بیانگر گرایش قانونگذاران این کشورها برای افزایش مداخله‌های حقوق کیفری است. مداخله‌هایی که صرفاً قلمروی حقوق کیفری در این کشورها را افزایش نمی‌دهد بلکه اصولی که لیبرال‌ها مدعی آن بودند را به شدت خدشه دار خواهد کرد. حال این که تا چه میزان آن‌ها با در نظر گرفتن اهداف و موانع و مصالح نظام سرمایه‌داری رفتارهایی را به عنوان اقدام علیه نظم عمومی جرم‌انگاری نمودند یا از جرم‌انگاری مصادیق بارز اقدام علیه نظم عمومی خودداری نمودند و یا اینکه همواره مبتنی بر اصول و معیارهای خویش تصمیم به جرم‌انگاری یا تعقیب جرایم نمودند نیاز به تحلیل و بررسی دارد.

حوزه‌های عمومی مانند مراکز عمومی و شوارع و... محل فعالیت‌های اجتماعی شهروندان بوده و برای حفظ آزادی‌ها و حقوق شهروندان می‌بایست همانند حوزه‌های خصوصی از مداخله‌های حاکمیت مصون باشد. دولت‌های لیبرال هم‌بنابر اصول و مدعای خویش قاعدتاً نباید در این حوزه‌ها مداخله داشته باشند لیکن توسعه جوامع و حدوث برخی مسائل پیچیده اجتماعی، وضعیتی را بوجود آورده که دولت‌های لیبرال دست به مداخله در حوزه‌های عمومی زده و یا به توجیه آن مداخله‌ها پرداخته‌اند.

جرم‌انگاری‌های مبتنی بر نظم عمومی مجموعه‌ای از مداخلات کیفری است که محصول پیشرفت‌های امروزی جوامع و ضرورت‌های حاکمیتی و سیاسی و یا مصلحت‌های عمومی است، هرچند برخی از این مداخلات ناظر به رفتارهای عمومی

و یا علنی در سطح جامعه است. در این اثنا دولت‌های نئولیبرال صرفاً به منظور حفظ نظم عمومی و یا کنترل وضعیت در حوزه نظم عمومی جامعه مداخله می‌کنند. ماهیت این مداخله به نحوی است که از منظر جنبش مطالعات انتقادی حقوق حفظ نظم عمومی، بهانه‌ای برای مداخله بیش از حد حقوق کیفری لیبرال شده است. در حالیکه حقوق کیفری لیبرال قاعدتاً می‌بایست حافظ ارزش‌های لیبرال نظیر تضمین حقوق و آزادی شهروندان می‌بود که به هیچ بهانه‌ای سلب نشود و ...

جرم‌انگاری‌های فزاینده در قلمروهای عمومی نظیر مالیات، حمل و نقل و محیط زیست و تامین اجتماعی و ... یقیناً با اصول مکتب لیبرالی و حتی با اصول کلی حقوق جزا انطباق نداشته و مغایرت دارد. مضافاً پذیرش مدعای حقوق دانان لیبرال که ادعا می‌کنند حقوق کیفری اصول مشخصی داشته و بر همان مبانی نیز استوار می‌باشد غیر معقول جلوه می‌کند. بر فهرست این مداخلات باید به جرم‌انگاری شورش‌های سیاسی واجتماعی و ممنوعیت حمل سلاح سرد در برخی کشورهای غربی نیز اشاره کرد و نمیتوان قلمرو وسیع و رو به افزایش مقررات کیفری مولد جرایم جدید را بی‌تاثیر در زندگی شهروندان دانسته و آن‌ها را تضمین‌کننده حقوق شهروندی آن‌ها تلقی نمود. در تحلیل این عملکرد سیستم حقوق کیفری لیبرال پیرامون نظم عمومی می‌توان گفت به طور طبیعی جرایم‌انگاری اقدامات ناظر بر نظم عمومی از دو جنبه در تعارض آشکار با رویکردهای حقوق کیفری لیبرال قرار دارد. در جهت نخست جرم‌تلقی نمودن رفتارهای مربوط به نظم عمومی، طبیعتاً برخی از حقوق و آزادیهای بنیادین شهروندان را نقض خواهد کرد و در جهت دوم این روند جرم‌انگاری‌ها، اندیشه‌های اساسی مبین دادرسی‌های عادلانه را با نگرانی‌هایی مواجه خواهد ساخت. برای تشریح و تبیین بیشتر موضوع بحث لازم است ابتدائاً به مواردی که بر مبنای نظم عمومی، اصول

اساسی نئولیبرال اعم از مداخله کمینه و تضمین آزادی شهروندان در بستر حقوق کیفری نقض می شود اشاره نماییم.

### **بنداول: نقض اصول حقوق کیفری نئولیبرال بر مبنای نظم عمومی**

در باب نظم عمومی می توان گفت هر آنچه که باعث به هم ریختن نظم جامعه می گردد و جبران آن جز با تلاش و کنترل عمومی میسر نباشد بی نظم عمومی بوده و فقدان آن به معنای نظم عمومی است ( نوین، پرویز، ۱۳۸۶، ۱۹) البته همانطور که در گفتار نخست این تحقیق به طور مبسوط تبیین شده است لیبرالها هر چند دارای سابقه فکری اقتصادی با محوریت اقتصاد آزاد هستند اما نظم پیچیده حاکم بر نظام لیبرال به گونه ای است که آنها نظام عمومی شامل حوزه های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی و ورزشی و... را تحت هدایت و تاثیر هدفمند قرار خواهد داد. در مفهوم عمومی و ادبی منظور از نظم عمومی مجموعه نظام های سیاسی و حقوقی و اجتماعی جامعه خواهد بود. برداشت های متفاوت مفهومی، این نتیجه را در بر خواهد داشت که منظور واقعی و حقیقی لیبرالها از نظم صرفاً نظم عمومی همان جامعه که موجب آرامش شهروندان و حاکی از تامین و تضمین حداکثری حقوق بنیادین شهروندان باشد نیست، بلکه حفظ نظم عمومی، مفهومی برای حفظ قدرت و اقتدار حاکمیت است و مطلب بسیار مهم تر اینکه در چنین دیدگاهی مفهوم نظم عمومی را چه کسی یا کسانی تعریف خواهند نمود. آیا شهروندان نظم عمومی را تعریف خواهند نمود یا دولت و نظام حاکم، ماهیت و مفهوم نظم عمومی را تبیین می کند.

اکنون با این نگرش حاکم بر حقوق کیفری لیبرال، حقوق کیفری مکلف است که راهبردی راهبردهایی را برای توجیه جرم انگاری رفتارهای مغایر و متناقض نظم عمومی بیابد بدیهی است که یافتن این استراتژی از این جهت سخت و دشوار است که دائماً معیارهای جرم انگاری لیبرالها مشخص و محدود است و ثانیاً این راهبردها قطعاً با

اصول بنیادین لیبرالها از جمله تضمین حقوق شهروندان و آزادی های آنان مغایرت خواهد داشت. بنابراین در ادامه به برخی از راهبردها برای دخالت کیفری و جرم انگاری در حوزه های عمومی اشاره خواهیم نمود.

### الف: عوام گرایی کیفری جایگزین تخصص گرایی لیبرال

در کشورهای لیبرال نگرش به سیاست گذاری کیفری بر اساس آموزه های لیبرال تا مدت های طولانی نخبه گرایانه و تخصصی بود. (جانسون، جری، ۱۳۹۰، ۷۵)

این رویکرد تا اواخر قرن بیستم ادامه داشت و به تدریج رویکرد جدیدی به وجود آمد که معتقد بود علاوه بر جریان نخبه گرا در جامعه، سیاست کیفری باید به علایق و نگرش های سایر گروه های اجتماعی نیز توجه داشته باشد. این چرخش دیدگاه ها تا به آنجا رسید که بین سیاستمداران نیز رسوخ یافت و وزیر کشور انگلستان رویکردهای کیفری حاکم را به عنوان رویکرد لیبرال مورد انتقاد قرار داده و عنوان داشت آنها از نگرانی های واقعی طبقات مختلف مردم جامعه بی اطلاع هستند و دولت از این پس در تنظیم سیاستهای مبارزه با جرایم فقط به خواسته های گروه های خاص توجه نخواهد نمود بلکه به افراد عادی که در مناطق جرم خیز زندگی می کنند رجوع خواهد نمود (پیشین : ۷۹)

در ادامه به تدریج به علل متعدد سیاستهای کیفری در کشورهای زیادی عملاً به سوی نوعی عوام گرایی تغییر جهت داد. در عوام گرایی کیفری<sup>۱</sup> سیاستمداران لیبرال در این کشورها رویکردهای شدید کیفری خود را که با اصول و مدعای نظریه لیبرال مغایرت داشته و قابل توجه نیست، مبتنی بر حمایت و خواست اکثریت عوام مردم قرار می دهد که بدین سان فضایی که حامی این سیاست است در جامعه ایجاد شود و فضای تحلیل و کشف و اظهار ایرادات در جامعه مهیا نشده و در عمل پشتیبانی کامل و سرسختانه از

1 . penal populism

سوی مردم خواهد شد و سیاستهای کیفری سخت و شدید محدودکننده آزادی‌ها و حقوق شهروندان به راحتی و بدون برجستگی و حاشیه‌ای در جوامع لیبرال اجرا خواهد شد. البته ناگفته پیداست که کسب حمایت مردمی به راحتی حاصل نخواهد شد بلکه ترفندهایی نظیر رسانه و ابزارهای خبر پراکنی دولتی از مهمترین وسیله‌های تصویرسازی عمومی و تدابیر کنترل جوامع محسوب می‌شوند.

عوام‌گرایی کیفری به تدریج مردم را متقاعد به پذیرش انواع مختلف نظارت‌ها و کنترل‌های محسوس و غیر محسوس خواهد نمود و در عمل برای فرایند‌های پیشگیری از وقوع جرم یا کشف جرایم محتمل آتی ابزارهای مداخله‌گرانه مانند دوربین‌های مداربسته در اغلب کشورهای غربی لیبرال را شاهد هستیم در حالیکه افکار عمومی کشورها ممکن است نه تنها مخالف این پدیده تضييع کننده حقوق شهروندان نباشند، بلکه با ترفند‌های حاکمیتی و سواستفاده از پدیده هراس عمومی از جرم در جوامع مختلف و عواقب عدم نظارت و کنترل، حامی و پشتیبان جدی این اقدامات حاکمیت باشند. (محمدنسل، غلامرضا، ۱۳۸۹: ۳۱۷)

در هر حال می‌توان تحلیل نمود که اولاً گرایش عوام‌گرایی کیفری ناشی از برخی ناکارآمدی‌های حقوق کیفری در دسترسی به اهداف خویش بوده و سیاستگذاران حقوق کیفری لیبرال در پی این کاستی واضح ناگزیر در پی حفظ مشروعیت و محبوبیت مردمی بوده‌اند. فلذا به سمت عوام‌گرایی کیفری حرکت نمودند. ثانیاً جهت‌گیری عوامانه و غیرتخصصی حقوق کیفری لیبرال سهواً یا عمداً و یا حتی جبراً، آنها را به سویی سوق داده است که نتیجه آن فاصله گرفتن از داعیه و اصول اساسی لیبرال و در نتیجه عدم اهتمام واقعی و جدی برای تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان و مداخله حداقلی است.

به عبارت دیگر عدم پایبندی به اصول لیبرالی در حقوق کیفری می‌تواند به دلیل عدم کارآمدی و فقدان نتایج ملموس و محسوس در جامعه باشد که از مسیر منحرف شده و همچنین در اثر این اضطراب و تزلزل به وجود آمده، از میزان و قدرت کارایی حقوق کیفری به شدت کاسته و دگرگون شده است.

### ب: پیشگیری از وقوع جرایم و مداخله حداکثری

تدابیر پیشگیرانه علیرغم تمامی محسنات و مزایای علمی و عملی آن و نقش قطعی تدابیر پیشگیرانه در کاهش و کنترل وقوع جرایم همواره با این خطر بالقوه و مستمر روبه روست که مبدل به بهانه ای برای ورود و حضور دولت در عرصه های مختلف و پیش از وقوع جرم است. دکرترین دولت حداقلی مبتنی بر مداخله کمینه در امور شهروندان و تضمین حقوق آنان بوده و دولت در صورتی می‌تواند حوزه آزادی و حقوق شهروندان را محدود سازد که رفتار فرد خطر و ضرری را متوجه دیگران کند. در واقع در صورت وقوع رفتار مجرمانه و آسیب رساننده و براساس مقتضیات اصول دولت حداقلی، حاکمیت مجاز خواهد بود که آزادی عمل شهروندانی که به دیگران آسیب رسانده اند محدود و آنان را مجازات کند. در حالیکه در مقوله پیشگیری از وقوع جرم دولت حداقلی برخلاف اصول خویش رفتاری که ممکن است یا احتمال دارد باعث اضرار دیگران شود را با مداخله در امور شهروندان منع نماید. (جوادی، محسن، حسینی سورکی، سید محمد، پیشین: ۱۲۱)

پیشرفت های فزاینده جوامع و رشد اقتصادی و سرمایه داری مستلزم برقراری امنیت بوده و بدین لحاظ احساس نیاز به امنیت و ترس و وا همه از نقض و چالشهای مخرب نظم و امنیت اجتماعی موجب گشته یکی از مهمترین کارکردها و داعیه های دولت های مستقر در جوامع لیبرال حفظ امنیت اجتماعی به منظور مهار تهدیدات اجتماعی است.



به نظر می‌رسد اقدامات پیشگیرانه چنانچه در بخش محدودی از جامعه را فرا بگیرد و همین میزان مداخله نیز در موارد ضروری و با ضوابط و شرایط مشخصی اعمال شود با اهداف و اصول لیبرال مطابقت بیشتری داشته و حقوق شهروندان با خدشه کمتری مواجه خواهد بود. ولی هنگامی که اقدامات پیشگیرانه کلی و مطلق و فراگیر باشد همه شهروندان جامعه را مشمول تدابیر پیشگیرانه نماید، قطعاً باید پیامدهایی که تضييع کننده و یا محدود کننده حقوق شهروندان باشد را نیز پیش بینی نمود. در واقع آنچه اکنون عملاً مشاهده می‌شود سیاست های پیشگیری موسع نگر و گسترده ای که اغلب عموم شهروندان را شامل تدابیر نظارتی و احتیاطی و یا حتی امنیت محوره خواهد نمود که اکنون بخشی از لطمات محتمل بر اجرای این گونه برنامه های پیشگیری نسبت به حقوق شهروندان را بررسی خواهیم نمود.

### **۱: پیشگیری و نقض حریم خصوصی و آزادی شهروندان**

امروزه یکی از موضوعات مهمی که در جوامع بشری جایگاه ویژه ای یافته بحث حریم خصوصی شهروندان است این موضوع موقعیت برجسته ای که بیانگر جایگاه شهروندان و رابطه آنها با دولت است را نشان خواهد داد و از زمره مهمترین مصادیق حقوق بنیادین شهروندان در مباحث حقوق بشری است. تقریباً تمام اسنادی که امروزه درباره حقوق بشر به تصویب مراجع بین المللی رسیده است بر این نکته اتفاق نظر دارند که حقوق بشری و آزادیهای شهروندان باید به نحو موثری حمایت شوند. حق بر حریم خصوصی و احترام به خلوت شهروندان در بسیاری از اسناد بین المللی مورد تاکید قرار گرفته است. علاوه بر این بسیاری از کشورهایی که نظریه دولت حداقلی در آن مستقر است مانند فرانسه و آلمان به پیروی از مقررات بین المللی، حریم خصوصی شهروندان را در قوانین ملی خود مورد حمایت قرار داده اند. (احمدی، احمد، ۱۳۸۷: ۸۵)

بسیاری از جرم شناسان معتقدند که اتخاذ سیاستهای پیشگیرانه آزادیهای شهروندی را با تحدید فضاهای عمومی از طریق مداخله عوامل و نهادهای دولتی و خصوصی متولی

تامین امنیت و نهادهای مشارکتی محلی محدود خواهد نمود. (نجفی ابرندآبادی، علی حسین، ۱۳۸۲: ۵۳۸)

از سوی دیگر اجرای برخی صور پیشگیری مانند گسترش پیشگیری‌های وضعی، دولت‌های لیبرال مسلک را در واقع تبدیل به عرصه‌ای محصور و نظامی دژگونه خواهد نمود. هر چند در ماده ۱۲ اعلامیه حقوق بشر و ماده ۱۷-۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی هرگونه مداخله در آزادی و حقوق شهروندان نهی شده است ولی اعمال سیاست‌های پیشگیری عملاً به محدودیت و مداخله در فضاها، کاری و زندگی، آزادی رفت و آمد و حمل و نقل و سایر حوزه‌های عمومی منجر خواهد شد چرا که در جامعه غربی و دولت‌های مستقر حداقلی این توصیفات از دستاوردها و به نوعی ارزشهای تخطی‌ناپذیر محسوب می‌شود.

سیاست‌های پیشگیری وضعی از وقوع جرایم یکی از گونه‌های پیشگیری کنشی محسوب می‌شود که در برگیرنده تدابیر و اقداماتی است که با مداخله در وضعیت‌های پیش‌جنایی به دنبال کاهش یا از میان بردن فرصت‌ها و مناسبت‌های ارتکاب جرم است. ولی این گونه پیشگیری، حریم خصوصی شهروندان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ممکن است آثار نامطلوبی بر حقوق و آزادی‌های شهروندان ایجاد نماید. (احمدی، احمد، پیشین، ۸۱)

در واقع استفاده از فناوریهای نوین مانند دوربین‌ها و چشم‌های الکترونیکی و نظارت ویدیویی از طریق پهپاد‌های شهری تمام تردد‌ها حفظ و ضبط شده و احتمال سوءاستفاده را برای ناظران دولتی فراهم خواهد ساخت. (همان: ۵۵)

بنابراین مشاهده می‌شود که در این شرایط عرصه برای داشتن یک زندگی آزاد و متضمن حقوق شهروندی بسیار تنگ شده و با قید و بند‌های متعدد و متنوعی محدود خواهد شد.

**۲: پیشگیری از جرم و تبعیض در مقابل اصل برابری لیبرال**

این انتقاد جدی و ماهیتی به شدت قابل توجه است که اجرای سیاست های پیشگیری از وقوع جرم عملاً موجب حمایت از سرمایه داران و نظام سرمایه داری در مقابل طبقات دیگر اجتماعی خواهد شد. بعلاوه اجرای برنامه های پیشگیری وضعی مستلزم سرمایه گذاری کلان است هزینه های سنگین تدابیر پیشگیری وضعی موجب جابجایی جرم و سرازیر شدن جرایم از مناطقی که افراد سرمایه دار که استطاعت زیادی دارند به مناطق فقیر نشین خواهد شد.

این هزینه ها به حدی قابل اعتنا می باشد که صرفاً تعداد کمی از متمولین جامعه قادر به استفاده از آن هستند. (yonng.1990:289) واقعیت آن است که در حال حاضر دولت های لیبرالی از طریق ابزارهای مختلف و راهبردهای متعدد سعی در کنترل این جرایم دارند، لیکن گسترش نرخ فزاینده جرایم دولتها رابه سوی اتخاذ تدابیر متنوع پیشگیرانه سوق خواهد داد و توسعه میزان و قلمروی سیاست های پیشگیرانه نه تنها آزادی ها و حقوق شهروندان را تضییع خواهد نمود بلکه پدیده نامطلوب تبعیض و حمایت از سرمایه داری و سرمایه داران را بیش از پیش محقق نموده و به ایجاد هراس و یاس در سایر طبقات اجتماعی منتهی خواهد شد، به نحوی که افراد ثروتمند و موسسات عمومی و خصوصی قوی و متمول می توانند خود را در مواجهه با جرایم مصون نگه دارند (نجفی ابرندآبادی، علی حسین، ۱۰۱۲: ۱۳۹۱) چراکه وظیفه پیشگیری از جرم به دوش بزه دیدگان بالقوه گذاشته شده و علاوه بر هزینه، مسئولیت های پیشگیری نیز بر عهده ی بزه دیدگان بالقوه و شهروندان است (بابایی، محمد علی و نجیبیان، علی، ۱۵۶، ۱۳۹۰)

### **بند دوم: توسعه دامنه جرم انگاری بر مبنای نظم عمومی**

تاکنون ملاحظه شد که دولت های مستقر لیبرال مآب با دستاویز نظم عمومی دامنه مداخله کیفری خویش را به مراحل پیش از وقوع جرم توسعه داده و موجب تضییع حقوق شهروندان گردیده اند که بر خلاف اصول و ارزشهای نظام کیفری لیبرال بوده

به طوری که این وضعیت در کشورهایی که در آنها حاکمیت لیبرال و دولتهای حداقلی مستقر است به هیچ وجه با اصول حاکم لیبرالی همخوانی نداشته و گاه‌آ این گونه احساس می‌شود که نظام سیاسی حاکم لیبرال حداقلی بوده، ولی نظام کیفری حاکم صبغه‌هایی از اقتدار گرایی را به همراه دارد.

همین مطلب تبعاً سبب افزایش چشمگیر قدرت مانور پلیس در حوزه نظم عمومی شده و استفاده‌های نادرست پلیس از این اختیارات تضييع بیشتری را نسبت به حقوق و آزادی‌های قانونی و طبیعی شهروندان ایجاد می‌نماید. مرور و بررسی جلوه‌ای از جرم‌انگاری‌های غیر ضرور و مبتنی بر تحکیم نظم عمومی که مغایر اصول لیبرالی نظیر حقوق و آزادی‌های شهروندی است بیشتر عمق و تاثیر موضوع عنوان شده را نشان خواهد داد.

در جریان اعتراض مردمی نسبت به اجلاس کشورهای گروه ۲۰ در لندن که در سال ۲۰۰۹ صورت گرفت، با مداخله شدید پلیس مواجه شد. تصویربرداران و خبرنگاران که وظیفه انعکاس اخبار این واقعه سیاسی را برعهده داشتند تصاویری از خشونت‌های پلیس نسبت به شهروندان در این اعتراض مدنی را مخابره کردند. اما دولت انگلیس به موجب اصلاحیه مورخ ۱۶ فوریه ۲۰۰۹ قانون مبارزه با تروریست که مصوبه سال ۲۰۰۸ بوده عکسبرداری از نیروهای پلیس را ممنوع و جرم تلقی نمود و پس از آن نیز در سایر کشورهای غربی رویه مشابهی در پیش گرفته شد.

این قانون در کشورهای غربی از جهات مختلف قابل توجیه و تحلیل است اولاً این دولت‌های نئولیبرال با چه معیار و شاخصی و رفتار عکاسان را با رفتار تروریست‌ها مقایسه نموده و مطابق با قانون مبارزه با تروریسم با عکاسان و خبرنگاران برخورد می‌کنند. مضافاً اقدام اعتراضی مردم عادی یک نوع اعتراض به شیوه مدنی و از سوی شهروندان عادی است و ارکان و وصف جرایم یا اقدامات تروریستی بدان مترتب

نیست. در ثانی در این قانون ظاهراً مبنای مسئولیت کیفری خبرنگاران رسانه‌ها بر مبنای مسئولیت مطلق است و به عبارت بهتر بار اثبات فقدان سوءنیت بر دوش متهم قرار گرفته و وجه نهایی این جرم‌انگاری، مجازات کاملاً بی تناسب آن به ۱۰ سال حبس است.

لذا اقدام دولت نئولیبرال حاکم در انگلستان در این قضایا نه تنها تأمین‌کننده و تضمین‌کننده حقوق شهروندان نبوده بلکه آزادی اولیه آنها را در عمل نقض و محدود نموده است. این افزایش اختیارات مداخله‌گرانه و جرم‌انگاری‌های به اصطلاح مدرن به عمد یا به اشتباه به حدی موسع هستند که پلیس قادر است به استناد به آن در حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان مداخله نموده و نوعی فضای توتالیترا را در جامعه لیبرال حاکم گرداند.

### **گفتار سوم) تأثیر نئولیبرالیسم بر توسعه حقوق کیفری بر مبنای امنیت عمومی بند اول: نقض قواعد کیفری بر مبنای امنیت**

از نظر حقوقدانان، امروزه «حقوق شهروندی» و تأمین امنیت، حقوق و آزادی‌های شهروندان از بارزترین مسائلی به شمار می‌رود که توانسته است مفهوم سنتی «حاکمیت» را دگرگون سازد تا از این طریق، به تحولاتی که انسان در عرصه‌ی زندگی در جهان شاهد آن است، پاسخ دهد و مفهوم نسبی از حاکمیت را اثبات کند. (پروین، خیراله، ۱۳۸۷: ۱۱۱) به تعبیر دیگر، رعایت حقوق شهروندی انسان به محدودیتی سترگ برای حاکمیت‌های قانونی تبدیل شده است، زیرا حمایت از این حقوق (شهروندی) نیز رهاورد حکومت قانون است. (ویژه، محمدرضا، ۱۳۸۵: ۴)

در میان ارزش‌های نئولیبرال نیز یکی از مهمترین شاخص‌ها محدودیت مداخله دولت در عرصه‌های مختلف به طور مطلق است. با این وجود در کشورهای با مشی نئولیبرالی در حوزه اقدامات محل امنیت تا حدودی، موضوع فوق‌الذکر تحت شعاع قرار می‌گیرد و دولت‌ها در زمینه واکنش نسبت به این جرایم و در چالش میان حفظ اصول

لیبرال و حقوق حاکمیت و حقوق و آزادیهای شهروندان جامعه، معمولاً در جهت تضمین حقوق حاکمیت گام برمی دارند. پیش تر تاکید کردیم که آنان به شدت به حقوق فردی و شهروندی و تضمین آن، همچنین به وظیفه حاکمیت در عدم مداخله و عدم ممانعت در استیفای این حقوق اعتقاد دارند. اینک بررسی خواهیم نمود که در حوزه های امنیتی که از عرصه های خطیری است که می توان به خوبی میزان التزام و پایبندی به اصول را در آن ملموس تر مشاهده نمود، آیا در عمل بین حفظ و بقای اساس حاکمیت و یا حفظ اصول نظری و حقوق متهمین امنیتی، کدامیک را برمی گزینند. همچنین در هر صورت، رویکرد انتخابی چه تاثیری بر حقوق کیفری در حوزه امنیت گذاشته که حقوق شهروندان نیز ممکن است مورد تضییع قرار گیرد.

### الف: عدول از اصل سرزمینی بودن حقوق کیفری

اصل صلاحیت سرزمینی یا درون مرزی از مهمترین و قدیمی ترین اصول پذیرفته شده در حقوق جزا در همه نظام های حقوقی است. (میر محمد صادقی، حسین، ۱۳۹۰: ۲۳)

مقررات حقوق جزا به دلیل ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی که با مفهوم اقتدار و حاکمیت ملی دارند، تنها در محدوده مرزهای یک کشور و نسبت به جرایم و اعمالی که در این محدوده ارتکاب می یابند، اعمال می شوند. (میر محمد صادقی، حسین، ۱۳۹۲: ۲۸) بسیاری از دولت ها از جمله دولت های لیبرال مآب به منظور برقراری هر چه بیشتر نظم و امنیت عمومی و تضمین حقوق حاکمیت خود و حفظ اقتدار ملی، جرایم علیه امنیت و مصالح عمومی را از اصل قانونی مزبور استثنا نموده اند.

از آنجا که این اصل (داشتن صلاحیت رسیدگی به جرایم علیه امنیت ارتکاب یافته در خارج از مرزهای کشور) به منظور حمایت و حفاظت از منافع واقعی و حقوق اساسی حاکمیت مورد شناسایی قرار گرفته، به « اصل صلاحیت واقعی » یا « اصل صلاحیت

حمایتی یا حفاظتی» معروف است. بدین ترتیب، همکاری و نقش «پلیس بین الملل» در زمینه تعقیب، دستگیری و استرداد افرادی که جرایم علیه امنیت را در خارج از مرزهای کشور مرتکب می‌شوند، از ضرورت و اهمیت بسیاری برخوردار است. (بلکسلی<sup>۱</sup>، ۱۹۹۲: ۵۳)

این راهبرد حقوق کیفری لیبرال علاوه بر اینکه موجب توسعه دامنه قواعد حقوق کیفری خواهد شد به طور آشکاری نشاندهنده تمایل حقوق کیفری لیبرال به توسعه‌گرایی بوده و طبیعی است که اولویت نهایی آنها از اصول بنیادین لیبرال فاصله بسیار زیادی گرفته و از مداخله محدود به دخالت‌های حداکثری و وسیع روی آورده اند و به همین اندازه از تضمین حقوق شهروندی فاصله خواهند گرفت.

### **ب: تغییر کارکرد مجازات‌ها**

از اصول اساسی ناظر به مجازات‌ها در حقوق کیفری کلاسیک، اصل شخصی کردن مجازات‌ها است که حاکی از نگاه انسانی به مجرم بر اساس شخصیت و نیازهای او، اعم از عینی و ذهنی است. اما در تحولات حقوق کیفری، شاهد فردی زدایی یا شخصی زدایی از مجازات یا کنار گذاشتن اصل فردی کردن مجازات هستیم. بر این اساس، اختیارات قاضی در تعیین مجازات بسیار محدود می‌شود و اصل فردی کردن قضایی جای خود را به اصل فردی کردن قانونی می‌دهد. به نوعی مقنن به جای قاضی، مجازات‌هایی را پیش‌بینی می‌کند که عیناً باید با اتهام و خطرناکی مجرم تطبیق داده شده و اعمال شوند.

قاضی نمی‌تواند از مجازات‌هایی ثابت یا حداقلی که قانونگذار تعیین نموده است، عدول کند و در مقام اعمال تخفیف از آنها پایین‌تر رود. این امر، موجب بازگشت دوباره مجازات‌های معین قانونی غیر قابل انعطاف می‌شود.

بدین ترتیب، حقوق جزا پس از اعمال مجازات‌های منعطف و شناور (به صورت فردی و شخصی) مجدداً در قبال چنین بزهکارانی، تمایل به کیفرهای ثابت پیدا کرده است. در واقع، با حذف اختیارات قضات یا فردی زدایی مبتنی بر خطرناکی فرد و بزهکار است که بُعد انسانی حقوق کیفری کمرنگ می‌شود. البته همین موضوع علاوه بر اینکه موجب افزایش اختیارات تقنینی و قانونی و کاهش اختیارات قضایی می‌شود، مغایرت بسیار زیادی به اصول بنیادین لیبرال‌ها مبتنی بر توجه بر حقوق شهروندان و استقلال فردی و همچنین اصل مداخله کمینه دارد.

### **ت: محرومیت مرتکبان جرایم علیه امنیت از تدابیر ارفاق آمیز و حقوق دفاعی**

با توجه به آثار و تبعاتی که ورود بزهکار به چرخه عدالت کیفری به دنبال دارد، امروزه اکثر نظام‌های حقوقی به منظور اصلاح و باز اجتماعی کردن بزهکاران از طریق دور ساختن آن‌ها از سازوکارهای کیفری، مساعدت‌ها و تدابیر ارفاق آمیزی مثل تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، مرور زمان، اعمال مجازات‌های جایگزین حبس و غیره را در مورد آن‌ها قابل اجرا می‌نمایند.

با این همه، در قوانین بسیاری از کشورها از جمله کشورهای نئولیبرال در جهت اطمینان از ثبات سیاسی و حفظ منافع ملی خود، گاهی در جرایم علیه امنیت، برخی تخفیف‌ها و سازوکارهای ارفاقی که به مجرمان عادی می‌شود را منع نموده‌اند. به دیگر سخن، از آنجاکه، اعمال تدابیر فرصت بخش و رهایی ساز نسبت به مرتکبین جرایم علیه امنیت و آزاد ساختن زود هنگام آن‌ها، امکان تهدید مجدد امنیت و نظم عمومی و به ویژه حاکمیت ملی را توسط آن‌ها افزایش می‌دهد، سعی می‌شود تا از کاربرد این تدابیر نسبت به چنین مرتکبانی امتناع شود و به این ترتیب، با استفاده از شیوه «ناتوان سازی» مرتکبان جرایم علیه امنیت، برقراری نظم و امنیت عمومی و تضمین حقوق حاکمیت بیش از پیش میسر شود.



علاوه بر این، از جمله تضمین‌هایی که برای حفظ حقوق دفاعی متهم لازم است، حضور وکیل برای دفاع از اوست. بدون شک، مهم‌ترین و ضروری‌ترین حق دفاعی متهم «حق برخورداری از وکیل» است. در این میان، شناسایی و اجرای «حق برخورداری از وکیل» در مراحل ابتدایی فرایند کیفری، یعنی مرحله «تحقیقات مقدماتی» که سنگ بنای اولیه پرونده اتهامی در این مراحل گذاشته می‌شود، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. حق داشتن وکیل در این دو مرحله و لزوم حضور و فعالیت قانونی وی در دفاع از حقوق موکل به ویژه هنگام بازجویی نزد نیروهای پلیس و ضابطان دادگستری، تضمین بسیار اساسی برای حفظ حقوق شهروندی و آزادیهای فردی و جلوگیری از اخلال به حق دفاع است.

بدین ترتیب، همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در ارتباط با جرایم علیه امنیت، حقوق حاکمیت، نسبت به حقوق شهروندی و حقوق دفاعی متهم مقدم دانسته شده و در همین راستا، با عدول از اصول کلی حقوق جزا، متهمان این نوع جرایم را از حق داشتن وکیل، به عنوان مهم‌ترین حق دفاعی متهم، در برخی موارد محروم ساخته است. (شاباس<sup>۱</sup>، ویلیام، ۲۰۰۷: ۱۳۳)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### بند دوم: توسعه دامنه جرم انگاری بر مبنای امنیت عمومی

بدون شک یکی از شیوه‌های محدود ساختن حقوق شهروندی و آزادی‌های فردی، توسعه قلمرو جرم انگاری و افزایش مداخله حقوق کیفری است. توسعه ابعاد متعدد و متنوع جرم انگاری در حوزه جرایم علیه امنیت در حقوق کیفری نشان می‌دهد که قانون‌گذار به دلایل مختلف تا چه میزان از اصل استفاده کمینه از مداخله کیفری غافل شده است. هرچند توسعه قلمرو جرم انگاری در زمینه جرایم علیه امنیت جلوه‌های متعددی دارد، از جمله این موارد مهم آن است که برخلاف اصول مسلم حقوق جزا، در حوزه جرایم علیه امنیت اقدام به جرم انگاری اعمالی شده که تنها در مرحله «اندیشه مجرمانه» یا «اعمال مقدماتی» قرار دارند. احترام به حقوق شهروندی و آزادی‌های فردی و پرهیز از خدشه دار نمودن آن‌ها ایجاب می‌کند افراد جامعه به دلیل برخوردار بودن از اندیشه مجرمانه و انجام اعمال مقدماتی مورد محاکمه و مجازات قرار نگیرند. با این همه، تقابل قاعده منع مجازات اندیشه مجرمانه صرف و اعمال مقدماتی جرم با مؤلفه‌های مهم دیگر مثل حفظ اقتدار و حاکمیت ملی و تأمین و برقراری نظم و امنیت عمومی، سبب شده قانون‌گذار در کشورهای مختلف، در حوزه جرایم علیه امنیت از این قاعده مهم و اساسی عدول کند.

به همین منظور، ابتدا جرم انگاری اندیشه مجرمانه و سپس جرم انگاری اعمال مقدماتی جرم را ذیلاً به صورت جداگانه بررسی می‌کنیم.

#### الف: جرم انگاری اندیشه مجرمانه

همان‌طور که اشاره کردیم، بنا بر اصول کلی حقوق جزا، مسئولیت کیفری نمی‌تواند بر فرد تحمیل شود، مگر آنکه مرتکب رفتار مجرمانه شود. اصل بر این است که اندیشه مجرمانه صرف را نمی‌توان مجازات کرد و قانون می‌بایست قبل از هرگونه مداخله‌ای، بر وجود یک نمود عینی و خارجی از چنین اندیشه و نیتی تأکید ورزد. (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲: ۳۰) به عبارت دیگر، ما فی الضمیر و هر آنچه درون انسان

راه می‌یابد، اعم از اندیشه، تدبیر و تصمیم حتی در فرض ثبوت نیز، مشمول قوانین کیفری قرار نمی‌گیرد.

در حقوق بسیاری کشورها نیز، همین اصل کلی حاکم است. برای مثال، در قانون مجازات سوریه و لبنان گرچه در این زمینه، متن قانونی ویژه‌ای وجود ندارد، لیکن به عقیده حقوقدانان این کشورها، در نظام کیفری آنان نیز به عنوان یک قاعده، تصمیم مجرمانه مانند اندیشه مجرمانه، قابل تعقیب نیست. (فاضل، ۱۹۷۶: ۱۸۱ و زغبی، ۱۹۹۵: ۱۷۰).

اما در بسیاری از نظام‌های کیفری از جمله انگلستان، آمریکا و هلند، صرف اندیشه مجرمانه در قالب بزه تبانی جرم انگاری شده است.<sup>۱</sup> در قوانین جزایی کشورهای تابع کامن‌لا از جمله آمریکا طبق مئاد ۱۸ قانون ۳۷۱ و U.S.C ۲۸۶، صرف اندیشه مجرمانه را به ترتیب در قالب جرم تبانی اگر به منظور کلاهبرداری از طریق تسلیم ادعاهای نادرست و تبانی برای تخطی از قوانین ایالات متحده، جرم انگاری شده است. (حکیمی‌ها و دیگران، ۹۶، ۱۲۴) در قانون جزای هلند تنها تبانی برای ارتکاب جرایم علیه امنیت را جرم شناخته و طبق قانون جزایی ۱۹۷۷ انگلستان، در دیدگاهی سختگیرانه، تبانی برای ارتکاب همه جرایم را واجد وصف مجرمانه دانسته است. (میرمحمد صادقی، حسین، ۱۳۹۱: ۲۹)

این مطالب به وضوح بیانگر این نکته است که در عرصه تقابل میان «حقوق حاکمیت» و «حقوق شهروندی»، و همچنین آزادی قلمرو اندیشه، آنجایی که مربوط به جرایم علیه امنیت می‌شود، به دلیل حفظ اقتدار و حاکمیت ملی، برقراری نظم و امنیت عمومی و جلوگیری از اقدامات مخل آن، حقوق حاکمیت ترجیح داده شده و امکان ایجاد محدودیت برای شهروندان و حقوق عمومی و آزادی‌های آن‌ها را در این

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک میرمحمدصادقی، حسین. ۱۳۹۲ جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی. صص ۲۴۵-۲۵۶

حوزه سهل تر ساخته است. درواقع، تبانی برای ارتکاب جرایم علیه امنیت به علت خطرات و تهدیدات زیان بار و بیش تری که نسبت به ارتکاب سایر جرایم دارد، سبب شده، درجهت تضمین حقوق حاکمیت و محدود نمودن حقوق افراد جامعه، شرایط تحقق آن را نسبت به تبانی برای ارتکاب سایر جرایم سهل تر و مجازات آن را شدیدتر نماید.

بدین ترتیب، چنین تمایزی بین جرایم علیه امنیت و سایر جرایم، ادعایی راتصدیق می کند که پیش ازاین مطرح شد و آن اینکه در حوزه جرایم علیه امنیت، به منافع ملی و حقوق حاکمیت که همانا حفظ و صیانت هرچه بیشتر از نظم و امنیت عمومی است، اهتمام ویژه ای مبذول شده است. (رحمتی، ۱۳۹۳: ۸۴)

نکته قابل بحث دیگر اینکه در قانون برخی کشورها حداقل مجازات قانونی پیش بینی شده برای تبانی برای ارتکاب جرم علیه امنیت از حداقل مجازات قانونی برای ارتکاب بسیاری از جرایم علیه امنیت بیش تر است! چنین رویکردی از دیدگاه اصل تناسب جرم و مجازات و عدالت کیفری قابل دفاع نیست و بیانگر این نکته است که قانون گذار تا چه حد، بدون در نظر گرفتن حقوق و آزادیهای شهروندان، صرفاً به دنبال پیشگیری کیفری و قهرآمیز از وقوع جرایم علیه امنیت و درنهایت برقراری نظم عمومی و تضمین حقوق حاکمیت بوده است.

علاوه بر این، برخی حقوقدانان به درستی معتقدند که رویکرد مزبور، از آن جهت که به تبانی کنندگان جرئت ارتکاب اصل جرم، برای استفاده از مجازات خفیف تر را می دهد، خود به عنوان یک عامل جرم زا و مغایر با تأمین نظم عمومی و امنیت کشور محسوب می شود. (حبیب زاده و مومنی، ۱۳۸۹: ۱۵۰) درحالی که تبانی برای ارتکاب جرایم علیه امنیت یکی از مصادیق «جرایم مانع» محسوب می شود که فلسفه

جرم انگاری آن، پیشگیری از وقوع جرایم شدیدتر، یعنی خود جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور است (جان هاگان<sup>۱</sup> ۱۹۸۲: ۲۶۲).

### ب: جرم انگاری اعمال مقدماتی جرم

دومین مرحله از «فرایند مجرمانه» یا همان روندی که طی آن ممنوعیت کیفری نقض می‌شود، مرحله تهیة مقدمات یا اعمال مقدماتی است که طبق اصول کلی و به منظور احترام به حقوق و آزادی‌های شهروندان در قلمرو حقوق جزا قرار نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، افعال، تنها زمانی که وارد مرحله عملیات اجرایی جرم شوند، قابل مجازات هستند. لیکن گاهی قانونگذار بنا به دلایل و مصالحی، تهیة مقدمات را نیز در موارد خاص واجد وصف مجرمانه دانسته و برای آن مجازات تعیین کرده است. این‌ها جرایم مبتنی بر اعمال مقدماتی مرتبط با جرم تام می‌باشند که به منظور منتهی نشدن آن‌ها به جرم تام «جرم غایی یا جرم هدف» مجرمانه تلقی می‌شوند.

یکی از دلایلی که دولت‌ها را به سمت جرم انگاری اعمال مقدماتی سوق می‌دهد، جلوگیری به موقع «مامورین پلیس» از ارتکاب جرایمی است که نظم و امنیت عمومی، ثبات سیاسی و حقوق حاکمیت را خدشه دار می‌کند. در واقع، در این موارد نیز، دولت‌ها به منظور حفظ اقتدار و حاکمیت ملی خود، قلمرو مداخله کیفری را تا مرحله مقدماتی که اصولاً نباید تحت تدابیر کیفری قرار بگیرد، توسعه داده‌اند و به این ترتیب، امکان ایجاد محدودیت بیشتری در حقوق شهروندی و آزادی‌های عمومی افراد را فراهم می‌کنند.

به عبارت دیگر، در جرایم علیه امنیت، معمولاً شرایط و اوضاع و احوال قانونی لازم برای تحقق جرم، نسبت به جرایم عادی، کمتر و امکان وقوع آن سهل‌تر است؛ زیرا همان‌طور که مورد اشاره قرار گرفت، در جرایم غیرامنیتی، معمولاً صرف تهیة

مقدمات ارتکاب جرم، قابل تعقیب و مجازات، حتی تحت عنوان شروع به جرم، تلقی نشده است.

### نتیجه گیری

از مجموع مطالب مطروحه می‌توان موارد ذیل را بطور اجمالی استنتاج و نتیجه‌گیری نمود:

از آنجا که حقوق کیفری زائیده مدل سیاست جنایی است و واضعان سیاست جنایی نیز نمی‌توانند نسبت به ارزش‌ها، اصول عقیدتی و مبانی ایدئولوژیک نظام سیاسی بی تفاوت باقی بمانند، میان ایدئولوژی حکومت‌ها و قبض و بسط حقوق کیفری ارتباط نزدیک و تنگاتنگی وجود دارد. نئولیبرالیسم با مشی اقتصاد سیاسی دارای راهبرد مداخله محدود و تضمین حقوق و آزادیهای فردی و استقلال نظر و عمل شهروندی است. اما حفظ تعادل در تأثیر و تأثر فی ما بین و تعیین و مراعات مرز بین این دو حوزه بسیار حائز اهمیت است. در واقع اصلی‌ترین مدعای آنها تفکیک حوزه‌های دولت و تعدیل قدرت دولت در مقابل حمایت از آزادی فکر و اندیشه است. اما تقاطع حساس در عرصه‌هایی است که حمایت از آزادیها و حقوق شهروندی به آزادی در اندیشه سیاسی و امنیت رژیم حاکمیت داخلی منجر شود در این وضعیت آستانه تحمل حاکمیت نسبت به امنیت و بقای اساس حاکمیت و رصد حقوق مرتکبین جرایم علیه امنیت واجد اهمیت است.

بدون هیچ تردیدی «حوزه نظم و امنیت» را می‌توان یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین عرصه‌های چالش و تقابل میان حقوق حاکمیت و حقوق شهروندی دانست. در مدل سیاسی لیبرال به دلیل اصالت یافتن فرد، محدوده مداخله دولت و قدرت آن در مقابل فرد کاهش یافته و بر ارزش بودن آزادی فردی و تعقل‌گرایی تأکید می‌شود. بالتبع مدل کیفری نئولیبرال‌ها، به دلیل حاکمیت تفکر – بیشترین آزادی و کمترین مداخله – یک مدل حداقلی می‌باشد. به موجب اصل ضرر به عنوان الگوی موجه جرم‌انگاری در نظام

لیبرالی، اصل بر آزادی رفتار انسان‌ها گذاشته می‌شود و انسان‌ها در امور مربوط به خود آزاد هستند و ضروری است که در این حوزه فارغ و مصون از مداخلات نابجای حکومت باشند و حوزه رفتارهای مربوط به خود فرد از قلمرو مداخلات حکومت و حقوق کیفری خارج باشد و اعمال زور علیه افراد توسط حکومت نامشروع و صرفاً زمانی که رفتارهای فرد آسیب رسان به حقوق و منافع دیگر اعضای جامعه باشد دولت محق و مجاز به استفاده از زور و الزام علیه فرد می‌باشد و اعمال این زور مشروع می‌باشد و آزادی‌های فردی، قربانی امنیت ملی می‌شود.

در حقوق کیفری لیبرال، در جرم‌انگاری اعمال و اقدامات مخل نظم و امنیت عمومی، گرایش نسبی به سمت تضمین حقوق و منافع حاکمیت ملاحظه می‌شود و در این راستا، علاوه بر اینکه از مراعات اصول اساسی چشم‌پوشی شده، بعضاً از اصول کلی و پذیرفته شده حقوق جزا عدول نموده و تضمین امنیت حقوقی - قضایی، یعنی رعایت حقوق و آزادی‌های شهروندان جامعه و حقوق مظنون، متهم و مجرم با افزایش اختیارات نهادهای پلیسی و امنیتی تحت الشعاع تضمین نظم و امنیت عمومی و حفظ حقوق حاکمیت قرار گرفته است.

در این میان، شاید بتوان گفت یکی از مهمترین عرصه‌هایی که قانون‌گذار در حوزه جرایم علیه امنیت، حقوق حاکمیت را به حقوق شهروندی ترجیح داده است، «توسعه قلمرو جرم‌انگاری به اندیشه مجرمانه و اعمال مقدماتی» است.

در حوزه جرایم امنیتی به جهت تمرکز بر ثبات نظم عمومی و بقای حاکمیت سیاسی نوع دیگری از سیاست جنایی به چشم می‌خورد. مهمترین شاخص جهت‌گیری افتراقی تغییر کارکرد مجازات‌هاست. در این جرایم شاهد کنار گذاشتن اصل فردی کردن مجازات‌ها و جایگزینی نوعی فردی کردن قانونی هستیم که مقنن به جای قاضی مجازات و شرایط اعمال و تخفیف آنها با توجه به شاخص‌های ثابت تعیین کرده است

. توسعه ابعاد متعدد و متنوع جرم انگاری در حوزه جرایم علیه امنیت نشان می‌دهد تا چه میزان از اصل استفاده کمینه مداخله کیفری برای حفظ حاکمیت غافل و به جای مداخله حداقلی به دخالت حداکثری روی آورده شد.

علیرغم نوع و موضوع تحقیق حاضر، در مجموع در بخش پیشنهاد می‌توان گفت: یکی از مهمترین علل توسعه گرایي حقوق کیفری وابستگی آن به نظریات سیاسی نئولیبرالی حاکم و یا تاثیر گذاری اندیشه های سیاسی بر حقوق کیفری است، به نظر می‌رسد یکی از موثرترین راهکارها توجه به مبانی استقلال حقوق کیفری و رصد علل وابستگی و همچنین مرتفع نمودن این آسیب می‌باشد.

از منظر دیگر، در صورتی که راهبرد سیاست جنایی در حوزه های خطیری چون نظم و امنیت عمومی متزلزل به نظر آید مقصود اساسی که تامین و تضمین نظم و امنیت شهروندان جامعه بوده به طور پایدار، قطعی و اطمینان بخش حاصل نخواهد شد. مگر آنکه رویکرد کیفری به نحوی باشد که برقراری نظم و امنیت جامعه مبتنی بر خواست و مشارکت مردم باشد. به دیگر سخن اتخاذ سیاست جنایی مشارکتی که در همه حوزه ها بدون استثنای غیر ضرور، به مردم احساس مشارکت را منتقل نماید، خواهد توانست آسیب ها و مخاطرات مخمل نظم و امنیت را خنثی و بی اثر ساخته که نیازی به رویکردهای توسعه گرایانه حقوق کیفری نباشد.

### سپاسگزاری:

سپاس بیکران پروردگار یکتا را که هستی مان بخشید و به طریق علم و دانش رهنمونمان شد و به هم نشینی رهروان علم و دانش مفتخرمان نمود و خوشه چینی از علم و معرفت را روزیمان فرمود. بنابراین مولفان بر خویش فرض می‌دانند از همه سروران و فرهیختگانی که در اکمال و غنای این تحقیق کمک کارمان بودند صمیمانه و خالصانه تشکر نمایند.



## منابع

- احمدی، احمد، (۱۳۸۷) نقض حریم خصوصی چالشی فراروی پیشگیری وضعی از وقوع جرم، سال سوم، شماره ۶، فصلنامه علمی مطالعات پیشگیری از جرم. قابل بازیابی از [http://jls.shirazu.ac.ir/article\\_۴۹۹۵.html](http://jls.shirazu.ac.ir/article_۴۹۹۵.html)
- بابایی، محمد علی و نجیبیان، علی، (۱۳۹۰) چالش‌های پیشگیری وضعی از جرم، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۵. قابل بازیابی از <http://ejip.ir/article-fa.html>
- برلین، آیزایا (۱۳۷۴)، دو مفهوم آزادی، ترجمه احمد تدین، در: لیبرالیسم و منتقدان آن، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- برلین، آیزایا (۱۳۸۰)، چهار مقاله در آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- برلین، آیزایا، (۱۳۸۰) چهارمقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، لیبرالیسم و محافظه کاری، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم، نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳) لیبرالیسم و محافظه کاری (تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم)، نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷) دولت عقل، مؤسسه نشر علوم نوین.
- پروین، خیراله (۱۳۸۷) حقوق بشر و تاثیر آن بر حاکمیت ملی دولت ها، فصلنامه حقوق، شماره چهارم.
- تا جرم شناسی امنیتی)، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی دانشکده حقوق- ۱۳۹۱. دانشگاه شهید بهشتی، نیم سال دوم سال تحصیلی ۱۳۹۲.
- تازه های علوم جنایی (مجموعه مقاله ها) (۱۳۸۸)، زیر نظر علی حسین نجفی ابرند آبادی، تهران: نشر میزان.

- جری جانستون، (۱۳۹۷) سیاست گذاری کیفری، نخبه گرا؛ عامه گرا یا مشارکت محور؟ ترجمه بهروز جوانمرد، تعالی حقوق، سال سوم، شماره ۱۱، قابل بازیابی از [http://jclr.atu.ac.ir/article\\_۵۷۷.html](http://jclr.atu.ac.ir/article_۵۷۷.html)
- جوادی، محسن، حسینی سورکی، سید محمد، (۱۳۹۶) جان استوارت میل و یگانه اصل محدود کننده آزادی، فصلنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۱۲. بازیابی از: [http://dles.jrl.police.ir/issue\\_2249\\_2251\\_.html](http://dles.jrl.police.ir/issue_2249_2251_.html)
- حبیب زاده، محمد جعفر و مؤمنی، مهدی (۱۳۸۹)، « بررسی جرم تبانی علیه امنیت کشور در حقوق ایران»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۴، شماره ۲. قابل بازیابی از [http://jclr.atu.ac.ir/article\\_۲۲۲۲.html](http://jclr.atu.ac.ir/article_۲۲۲۲.html)
- حکیمی ها سعید و دیگران (۱۳۹۶) بررسی جرم تبانی در حقوق کیفری ایران و آمریکا، مجله حقوقی دانشگاه شیراز، دوره ۹، شماره ۲. صص ۱۰۰-۱۲۷، قابل بازیابی از [issue\\_2284\\_2288\\_.html/](http://issue_2284_2288_.html/)
- رابرت نوزیک، (۱۳۹۵) بی دولتی، دولت و آرمان شهر، ترجمه محسن رنجبر، نشر مرکز چاپ اول،
- راسخ، محمد (۱۳۸۱) حق و مصلحت، انتشارات طرح نو.
- رحمت اللهی، حسین (۱۳۸۸) تحول قدرت، نشر میزان.
- رحمتی، علی (۱۳۹۳)، بررسی جرایم ناتمام و جرایم مانع با تأکید بر جرم تبانی برای ارتکاب جرایم علیه امنیت، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- زغبی، فرید (۱۹۹۵)، الموسوعه الجزائیه، جلد دوم، چاپ دوم، بیروت: دار صادر.
- زینالی، امیرحمزه (۱۳۸۲) بررسی قوانین کیفری ایران از نظر جرم زایی، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- سلطانفر، غلامرضا و همکاران (۱۳۹۶) تاثیر ایدئولوژی ها بر قبض و بسط حقوق کیفری، ۱۳۹۶، تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین الملل، دوره ۱۰، شماره ۳۷. قابل بازیابی از [http://jls.shirazu.ac.ir/article\\_۲۳۳۳.html](http://jls.shirazu.ac.ir/article_۲۳۳۳.html)
- صداقت، پرویز، (۱۳۸۸) ایدئولوژی نئولیبرال، تهران: موسسه انتشارات نگاه.

- عالی پور، حسن، (۱۳۸۷) امنیت ملی و حقوق متهم مطالعه تطبیقی آیین دادرسی کیفری در قبال اقدامات تروریستی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴۳.
- غلامی، حسین، (۱۳۹۱) اصل حداقل بودن حقوق جزا، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال اول، شماره ۲
- فاضل، محمد (۱۹۷۶)، المبادئ العامه فی التشریح الجزائی، دمشق: مطبعه الدوادى.
- فون هایک، فردریش (۱۳۸۰) قانون، قانونگذاری و آزادی، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی نژاد، انتشارات طرح نو.
- فون هایک، فردریش (۱۳۹۶) در سنگر آزادی، ترجمه عزت الله فولادوند، چ دوم، تهران: انتشارات نشر نو.
- کاشفی اسماعیل زاده، حسن، (۱۳۸۴) «جنبش بازگشت به کیفر»، مجله دانشگاه علوم رضوی مشهد، شماره ۱۵ و ۱۶.
- کلاین، ناتومی (۱۳۸۹) دکترین شوک، ظهور سرمایه داری فاجعه، ترجمه مهرداد شهابی و میر محمود نبوی، تهران: نشر کتاب امه.
- مجیدی، سید محمود (۱۳۸۶)، جرایم علیه امنیت، تهران: میزان.
- محمدنسل، غلامرضا، فرایند پیشگیری از جرم، فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات حقوق خصوصی، سال چهارم، شماره ۱۱۴
- محمودی جانکی، فیروز (۱۳۸۶) مبانی فلسفی منع حقوقی و کیفری ایراد ضرر به خود، فصلنامه حقوق، سال ۳۷، شماره ۱.
- محمودی جانکی، فیروز (۱۳۸۷) جرمزدایی به منزله یک تغییر، فصلنامه حقوق، دوره ۳۸، شماره ۱.
- میر محمد صادقی، حسین (۱۳۹۰)، حقوق جزای بین الملل، تهران: میزان.
- میر محمد صادقی، حسین (۱۳۹۰)، تحلیل مبانی حقوق جزای عمومی (ترجمه و توضیح)، تهران: انتشارات جنگل.

- میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۹۱)، مبانی حقوق جزای اختصاصی انگلستان و نقش حقوق جزا در جامعه، تهران: انتشارات جنگل.
- میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۹۲)، جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، چاپ بیست و چهارم، تهران: نشر میزان.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، ۸۱-۸۲، تقریرات جرم شناسی، دوره کارشناسی، تهیه: حمید بهره مند، محمد صارمی، دانشگاه امام صادق(ع).
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم شناسی (از جرم شناسی انتقادی- نوبهار، رحیم) (۱۳۹۲) «حمایت حقوق کیفری از حوزه های عمومی و خصوصی، تعالی حقوق، شماره ۳۲ و ۳۴»
- نوبهار، رحیم (۱۳۸۷) حمایت حقوق کیفری از حوزه های عمومی و خصوصی، انتشارات جنگل.
- نوین، پرویز، (۱۳۸۶) نظم عمومی در حقوق مجله کانون وکلای دادگستری، شماره های ۱۹۸-۱۹۹.
- ویژه، محمدرضا (۱۳۸۷)، « مفهوم تازه حاکمیت در حقوق عمومی»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۳۱، ص ۳۴-۴۷
- ویژه، محمدرضا (۱۳۸۷)، « مفهوم تازه حاکمیت در حقوق عمومی»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۳۱، ص ۳۴-۴۷
- هکی، فرشید (۱۳۸۹) گفتمان حقوق بشر برای همه، مؤسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهر دانش.
- هلد، دیوید (۱۳۷۸) مدل های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات مطالعات زنان.
- هلد، دیوید (۱۳۷۹) شکل گیری دولت مدرن، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر آگه.
- هی وود، (۱۳۸۳) درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

- Blakesley, Ch. L. & O. Lagondy (1992), «Competing National Laws: Network or Junyle?», in A. Eser & O. Lagondy (eds.), Principles and Procedures for a New Transnational Criminal Law, Freiburg, pp. 47-100.
- Feinberg, Joel (1984) Harm to Others: The Moral Limits of the Criminal Law, Vol. 1, New York, Oxford University Press
- Feinberg, Joel, The moral limits of the criminal law: Harm to self, vol 3, New York, Toronto, oxford university press, 1986
- Hagan, F.E. (1997), Political Crime, Boston: Allyn Bacon.
- Schabas, Wiliam, «House of Lords Prohibits use of TortureEvidence but Fails to Comdemn Its Use by The Police»,International Criminal Law Review, vol.7, 2007.
- Young,jock,Radical criminology in Britain the Emergence of a competing paradigm ,British journal of criminology, 28,1990.





پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی